

منصور حکمت

مجموعه آثار

جلد هشتم

۱۹۹۲-۱۹۹۷

۱۳۷۰-۱۳۷۶

کتابچه شماره ۸

ماهواره و آل احمدی پلاستیکی - فرج سرکوهی باید فوراً آزاد شود - ستون اول (دوره دوم کلینتون/ کوبا و خبرگزاری ها - این شروع کار ماست - بدنبال انتخاب خاتمی، گفتگو با انترناسیونال - حقوق کودک، اسلام و حجاب گیت راه کارگر - ستون اول (ترکیه) - درباره سقط جنین، گفتگو با نشریه همبستگی - قطعه نامه دفتر سیاسی درباره انتخاب خاتمی و عروج مجدد «اپوزیسیون طرفدار رژیم».

جلد هشتم مجموعه آثار منصور حکمت بصورت ۹ کتابچه ویژه انتشار در ایران به چاپ رسیده است



"تغییر جهان و ایجاد دنیایی بهتر یک امید و آرمان همیشگی انسانها در طول تاریخ جامعه بشری بوده است. عدلپرغم رواج ایده‌های قدرگرایانه و خرافی اعم از مذهبی و غیر مذهبی حتی در دنیای بااصطلاح مدرن امروز، ایده‌هایی که هریک به نحوی علاج‌ناپذیری و مقدر بودن وضع موجود را تبلیغ میکنند، زندگی واقعی و عمل

روزمه توده‌های وسیع مردم همواره حاکی از یک امید و باور عمیق به امکان‌پذیری و حتی اجتناب‌ناپذیری یک آینده بهتر است. این امید که دنیای فردا میتواند از محرومیت‌ها و مشقات و کمبودها و زشتی‌های امروز رها باشد، این اعتقاد که عمل امروز انسان‌ها، چه جمعی و چه فردی، در تعیین چند و چون دنیای فردا موثر است، یک نگرش ریشه‌دار و قدرتمند در جامعه است که زندگی و حرکت توده‌های وسیع مردم را جهت میدهد.

کمونیسم کارگری قبل از هر چیز به اینجا تعلق دارد، به امید و اعتقاد انسان‌های بیشمار و نسل‌های پی‌درپی به اینکه ساختن یک آینده بهتر، یک جهان بهتر، بدست خود انسان، ضروری و میسر است." به نقل از "یک دنیای بهتر" برنامه حزب کمونیست کارگری ایران

1

ماهواره و آل احمدی پلاستیکی

تقریباً تمام مردان بزرگ جهان ما مرده اند: موتزارت، بتهوون، پوشکین، الیوت. ... حال خودم هم زیاد تعریفی ندارد.

مجله پانچ

صنف روشنفکر هنرمند و اهل ادب ایرانی سه چهار دهه اخیر پدیده جالبی است که مطالعه روحیات و خلقیات و مشغله هایش برای کسی که وقت و حوصله اش را داشته باشد خالی از لطف نیست. نزد اینها خود بزرگ بینی و خود محور پنداری که شاید یک عارضه حرفه ای این صنف در همه جاست، به یک موتاسیون ژنتیکی تمام عیار بدل شده است. کمتر کسی چون صنف روشنفکر ادبی ایرانی دوره اخیر در ارزیابی اندازه و ارج و قرب و جایگاه اجتماعی خویش اینچنین به بیراهه رفته است. پسقراولان جامعه و جامانده های هر تند پیچ تاریخ معاصر، مدام خود را ناجیان و راهنمایان آن انگاشته اند. بیمایگی و لکتند اندیشه با هنر و آفرینش عوضی گرفته شده. کمتر قشری اینچنین واپسگرا و دست و پا چلفتی چنین رسالتی برای ارشاد و هدایت برای خود قائل بوده است. کمتر جماعتی اینچنین فراموش شده و در حاشیه رها شده، چنین خود را مرکز عالم پنداشته اند. کمتر فرقه ای اینچنین اسیر گذشته، چنین سهمی از آینده را حق خود دانسته است. این صنف، این فرقه، یک پدیده مردانه، ملی، اسلام زده، تمدن ستیز، گذشته پرست، سیاه پوش، ضد علم و آخوند مسلک و کلاه مخملی مآب است. سنتی است که فقط به اعتبار اختناق آریامهری و اسلامی و بسته بودن چشم و دست و دهان مردم و تکفیر شعور در آن مملکت تا امروز دوام آورده است. میگویم فرقه و صنف، چون اگرچه قطعاً همه را نباید به یک چوب راند و لابد میتوان معدودی از شاعران و نویسندگان را خارج این دایره بشمار آورد، اما افق و نگرش چندش آور این فرقه است که به بااصطلاح محیط ادبی ایران حاکم است.

۶- انتخاب خاتمی توازن قوا و ترکیب جناحهای حکومت و لاجرم کل این معادلات در اپوزیسیون را دگرگون کرده است. ائتلافی که خاتمی را سرکار آورده است و همراه خاتمی به دولت پای گذاشته است، حامیان سیاسی خود در اپوزیسیون را نیز به بازگشت به سنگر های سابق فراخوانده است. نه فقط حزب توده و اکثریت، بلکه همه محافل و جریانات منشعب از آنها که مدعی بودند در این سالها به کثافت سیاست دفاع خویش از رژیم خمینی پی برده و "بشردوست و دموکرات" شده اند یکسره به سنگر طرفداری از رژیم و رئیس دولت رجعت کرده‌اند. "درسهای" تاریخی و ابراز ندامت ها و اعتراف به خیانت ها یکشنبه فراموش شده است. اپوزیسیون پرو-رژیم امروز تنها به محافل طیف توده ای-اکثریتی خلاصه نمیشود. ابعاد این پدیده به مراتب از هر زمان وسیع تر است. بخش وسیعی از نشریات حزبی و غیرحزبی طیف ملی و تازه-دموکرات عملاً به تربیونهای حمایت از خاتمی و کشاندن مردم بدنبال رژیم اسلامی تبدیل شده است. یک واقعیت انزجار آور دیگر میدان یافتن مجدد جماعتی از صنف نویسندگان و شعرای توجیه گر و یا رسماً مجیز گوی رژیم است. ماحصل همه اینها پیدایش دوره جدیدی در تحرک اپوزیسیون طرفدار رژیم، تحت پرچم دفاع از خاتمی و حتی موج تعرض این جریانات به کمونیستها، چپ ها و به نفس مبارزه علیه کلیت رژیم اسلامی است.

۷- روند اوضاع سیاسی درس جدید و به مراتب تلخ تری به اپوزیسیون طرفدار رژیم خواهد داد. برخلاف تبلیغات ریاکارانه این جریانات، انتخابات ریاست جمهوری شروع لیبرالیزه شدن مسالمت آمیز رژیم از درون خود حکومت و به رهبری خاتمی نیست. نه فقط خاتمی و ائتلاف مدافع او، بعنوان شرکای قدیمی حاکمیت خونین اسلامی در ایران، ابدا چنین هدفی را دنبال نمیکند، بلکه روند رشد حرکت اعتراضی مردم و تناقضات و تنشهای درونی رژیم اسلامی بسرعت معادلات سیاسی کنونی را دگرگون خواهد کرد. هم مردم و هم کل رژیم بسرعت پدیده خاتمی و تصورات و توهمات که امروز تحت این نام رواج داده میشود را پشت سر خواهند گذاشت. روند اوضاع سیاسی بسمت تلاطم های مهمی در درون رژیم و تقابل حاد تر و مستقیم تر مبارزات اعتراضی مردم و طبقه کارگر با حکومت ارتجاعی سیر میکنند. جریانات اپوزیسیون طرفدار رژیم جزو اولین تلفات سیاسی این روند خواهند بود.

۸- حزب کمونیست کارگری ایران برای سرنگونی انقلابی رژیم ارتجاعی و جنایتکار اسلامی توسط جنبش طبقه کارگر و توده وسیع مردم آزادیخواه ایران تلاش میکند. حزب کمونیست کارگری ایران به استقبال مبارزات رو به رشد کارگری و اعتراضات مردمی علیه کلیه ابعاد موجودیت رژیم اسلامی می‌رود و این مبارزات و اعتراضات را نیروی واقعی سرنگونی رژیم و تحقق آزادی در ایران میداند. حزب کمونیست کارگری ایران از هر درجه گشایش سیاسی که با فشار مردم و شکافهای رو به رشد در حکومت اسلامی پدید آید در خدمت سازماندهی و رشد مبارزه انقلابی و گسترده طبقه کارگر و توده مردم علیه کل موجودیت رژیم اسلامی و همه جناحهای آن فعالانه بهره خواهد گرفت.

۹- حزب کمونیست کارگری در این راه، و بعنوان جزء لاینفک مبارزه برای آزادی در ایران، همه جریانات و محافل مدافع رژیم در اپوزیسیون را قاطعانه افشاء و منزوی خواهد کرد. مردم ایران عواقب بیعت کردنها و بند و بستهای کثیف سیاسی جریانات و شخصیتهای اپوزیسیون ملی و سنتی با خمینی و جریان اسلامی را که به عقیم ماندن انقلاب مردم و روی کار آمدن حکومت خونین اسلامی منجر شد دیده اند، مردم ایران بهای سنگین عوامفریبیها و صحنه سازیهای مجاهدین و جریانات ناسیونال اسلامی در دفاع از بنی صدر اولین رئیس جمهور ارتجاع اسلامی را با جان باختن دهها هزار تن از شریف ترین مبارزان راه آزادی پرداخته اند، مردم افتضاح سیاستهای ضد مردمی و ارتجاعی حزب توده و اکثریت "پیرو خط امام" را به روشنی دیده اند. مردم مضحکه "اسلام میانه رو پرزیدنت رفسنجانی" را فراموش نکرده اند. نه حزب کمونیست کارگری، نه طبقه کارگر و نه توده وسیع مردم منجز از اسلام و رژیم اسلامی، اجازه نخواهند داد که همان دلقکهای سیاسی، همان مضحکه و همان فاجعه را یکبار دیگر تکرار کنند. برای ما و همه مردم، برای ما و همه کارگران، برای ما و همه زنان، انتخابات رژیم اسلامی نقطه شروع روندی است که می‌رود و باید به برچیدن تمام و کمال رژیم اسلامی منجر شود. پرونده سیاسی اپوزیسیون طرفدار رژیم نیز در اولین مراحل همین روند بسته خواهد شد.

دفتر سیاسی حزب کمونیست کارگری ایران
۲۰ مهر ۷۶ (اول اکتبر ۹۷)

برای درست کردن جزوه به شکل جیبی لطفاً به نکات زیر توجه کنید.
* شماره هر کدام از این صفحات در وسط صفحه روی خط چین A4 با P3,P2,P1 . . . مشخص شده است.
هرکدام از دو صفحه زیر را پشت و روی یک برگ کاغذ کپی کنید.
(P2,P1) - (P4,P3) - (P6,P5) - (P8,P7) الی آخر.

سپس هر برگ را از وسط روی خط چین ببرید.

* نیم برگهای بدست آمده را تا کنید و آنها را طوری داخل هم قرار دهید که شماره صفحات جزوه پشت سر هم قرار بگیرند.

از انتشارات حزب کمونیست کارگری ایران

اصغر کریمی 00447714097928 شهلا دانشفر - دفتر مرکزی 00447950517465	راديو انترناسیونال
اسد گلچینی - دبیر تشکیلات کل کشور 00447940416768	۳۱ متر - ۹۹۴۰ کیلو هرتز
رحمان حسین زاده - دبیر کمیته کردستان حزب 0046739855837	۹ تا ۹:۴۵ شب بوقت تهران
بهرام مدرسی - دبیر کمیته مرکزی سازمان جوانان کمونیست 00491749440201	به دیگران اطلاع دهید
سایت های حزب و نهادهای	تلفن 0044 7714611099
نزدیک به حزب روی اینترنت	اطلاعات و پیامگیر راديو:
www.wpiam.org	0044 208 9622 707
www.wpiabriefing.com	راديو انترناسیونال روی اینترنت
www.rowzane.com	www.radio-international.org
www.hambastegi.org	
www.jawanan.org	
www.marxsociety.com	
www.haftegi.com	

2

اسلامی را بخود بگیرند.

۴- در حقیقت، این رژیم اسلامی بود که جریاناتی نظیر مجاهدین، حزب توده و فدائیان اکثریت و محافل مختلف ملی گرا را یک به یک طرد کرد و به اپوزیسیون راند. هیچیک از این جریانات راسا و بنا بر اصول سیاسی و اعتقادی خود به صف مبارزه با رژیم نپیوستند. رابطه متقابل این جریانات و رژیم اسلامی انعکاسی از موازنه جناحهای درونی رژیم اسلامی است. نزدیکی احزاب اپوزیسیون طرفدار رژیم به حکومت اسلامی از سر توهم، کج فهمی سیاسی، اشتباهات تاکتیکی و غیره نبود و نیست. این احزاب نزدیکی سیاسی و فصل مشترک اجتماعی عمیقی با جناحهای مورد حمایت خویش در حکومت دارند. اینها ادامه همان جنبشها در خارج حکومت اند. حزب توده و اکثریت از نظر برنامه و سیاست و اهداف اجتماعی خود خویشاوندی نزدیکی با جناح دولتها و ضد آمریکایی و پان اسلامیت رژیم دارند که دولت موسوی و سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی مهره های اصلی آن بوده اند. طرد نهایی حزب توده و اکثریت با تضعیف و خلع ید از این جناح در رژیم اسلامی رابطه نزدیک داشت. سازمان مجاهدین خلق نیز به همان جنبش ناسیونال - اسلامی ای تعلق داشت که نماینده های دیگرش، نظیر نهضت آزادی و بنی صدر مستقیماً در حکومت نقش اصلی داشتند. سقوط نهضت آزادی و بنی صدر و سرکوب و به اپوزیسیون رانده شدن مجاهدین وجوه دوگانه یک روند واحد بود. همپالکی های حکومتی جریانات ملی گرا و جمهوری خواه در اپوزیسیون طرفدار رژیم امروز را نیز میتوان به سادگی در جبهه ملی، نهضت آزادی، جمهوری خلق مسلمان و نظایر اینها، یعنی شرکای اصلی در برقراری و اداره حکومت ارتجاع اسلامی در سالهای ۶۰-۵۷ بازشناخت. بعبارت دیگر موقعیت اپوزیسیونی این احزاب رابطه مستقیمی با چند و چون حضور جنبش سیاسی آنها در حکومت داشته است. پرتاب شدن این جریانات به اپوزیسیون نتیجه مستقیم خلع ید یا تضعیف خویشاوندان سیاسی آنها در بافت حکومتی بوده است.

۵- با سرکوب حزب توده و اکثریت، اپوزیسیون طرفدار رژیم به یک دوره رکود چند ساله پا گذاشت. موج ابراز ندامت از سیاستهای پیشین، انشعاب و تجزیه و تلاش محافل مختلف این طیف برای اعاده حیثیت از خویش و نزدیکی با اپوزیسیون سرنگونی طلب در میان این جریانات بالا گرفت. هرچند دوره اول ریاست جمهوری رفسنجانی زمینه هایی برای تحرک جدید اپوزیسیون پرو-رژیم، بویژه در میان جریانات ملی گرا بوجود آورد، اما فضای سیاسی در اپوزیسیون اساساً تحت نفوذ احزاب و جریانات سرنگونی طلب باقی

آقای عباس معروفی، در ستوتش در روزنامه نیمروز تحت عنوان "حضور خلوت انس" (المعنی فی بطن الشاعر)، یکبار دیگر ما را به سیاحت این دنیای کج و کوله نارسیمیم و خودفریبی و عقب ماندگی میبرد. ایشان در ستوتش، شاید از سر ساده دلی، تمام محاسن این صنف را یکجا و بدون پرده پوشی به نمایش گذاشته است. دعوی آقای معروفی و رژیم اسلامی به شکلی نمونه وار جوهر کشمکش کل این قشر با ارتجاع سیاسی در ایران را در خود فشرده کرده و معنی میکند. دعوا، آنطور که خودش میگوید، سر کاغذ و اجازه نشر نوشته هایش است. معتقد است که "کاغذ فروشهای ظهیر الاسلام به قدرت رسیده اند" و کنترل قلم را بدست گرفته اند. تنومندانی که "درخت اره میکنند تا کاغذ کنند" راه بر آنها که چون ایشان "نبوغی دارند و شب تا صبح نمیخوانند و تخیلات خویش بر کاغذ میاورند" بسته اند. ایشان اعتراض میکند: "این کاغذهایی که با ارز خون جگر وارد مملکت میشود مال من و امثال من است"، استدلال میکند: چرا وقتی صحبت صنعت و کشاورزی است متخصصین را خبر میکنند، اما تا پای هنر و فرهنگ میشود همه، "جامعه"، عوام الناس، خود را صاحب نظر میدانند و صحنه را شلوغ میکنند. در مورد مسائل فرهنگی ماشالله هزار ماشالله شصت میلیون صاحب نظر داریم که به هیچ قیمتی هم کوتاه نمیایند. بیچاره پدید آورندگان فرهنگ و نویسندگان ادبیات خلاقه (شکسته نفسی نفرمانید) که از پس معرکه سرک میکشند ببینند آن وسط چه خبر است."

نه اینطور نمیشود، رژیم اسلامی منتفع خود را نمیشناسد، دارد منافع ملی را فدای خود محوری میکند. درد آقای خامنه ای و انصار حزب الله از "تهاجم فرهنگی" را آقای معروفی است که خوب درک میکند. ایشان آنتن بشقابی های بالای ساختمان ها را نشان سران رژیم میدهد و خیرخواهانه نصیحت میکند: اگر MTV و برنامه های "مبتذل" آن میدان پیدا کرده از آن روست که دهان ایشان و امثال ایشان بسته است، کتابهایشان منتظر اجازه چاپ مانده، "بهترین خالقان آثار ادبی و هنری" را گوشه نشین کرده اند. "مجنون دارد ویلان پرسه میزند و مینالند و مردم دارند از ماهواره لیلی را نگاه میکنند."

اگر کسی سر بر نمیگرداند تا به این مجنون رنجیده و ویلان نگاه کند شاید از آتروست که شکل و شمایل آشنا و کسالت آوری دارد. میشناسندش، نمیخواهندش. سالهاست این تیب اجتماعی در آن مملکت کشمینی تولید میشود. آل احمد های پلاستیکی. خوشبختانه این یکی خود میداند تمام وجودش کپی و تکراری است. میگوید:

"گفتم که تاریخ این صد سال به شکل وحشتناکی تکراری است ... این روزها کتابی میخوانم که بشدت مرا تحت تاثیر قرار داد "حسن مقدم و جعفرخان از فرنگ برگشته"

قطعنامه دفتر سیاسی درباره:

انتخاب خاتمی و عروج مجدد "اپوزیسیون طرفدار رژیم"

۱- یکی از نتایج فوری و مهم انتخاب خاتمی شروع چرخشهای مهمی در درون اپوزیسیون رژیم اسلامی و مشخصا شکل گیری مجدد یک جبهه فعال از نیروهای اپوزیسیون طرفدار رژیم است.

۲- وجود اپوزیسیون طرفدار رژیم پدیده جدیدی در حیات ۱۸ ساله حکومت اسلامی نیست. علاوه بر جناحهایی از خود رژیم، نظیر نهضت آزادی، جبهه ملی، مجاهدین انقلاب اسلامی، و جریانات و محافل اسلامی که در نتیجه کشمکشهای درونی رژیم از حکومت بیرون رانده شدند و در موقعیت اپوزیسیون مجاز و منتقدین درباری رژیم قرار گرفتند، جریانهای مختلف خارج حکومت، نظیر مجاهدین خلق، حزب توده و فدائیان اکثریت و محافل مختلف متشکل از جمهوری خواهان ملی و ناسیونال-اسلامی در دوره های مختلف رسماً بعنوان حامیان و مدافعان رژیم ظاهر شده اند و چه در تبلیغ مشروعیت سیاسی آن و چه در تقویت عملی آن نقش فعال بازی کرده اند.

۳- یک فصل مشترک همه شاخه های اپوزیسیون طرفدار رژیم تز تقسیم رژیم اسلامی به جناحهای "مترقی و ارتجاعی"، "مردمی و ضد مردمی" و غیره است. خصلت ترکیبی و شبه انتلافی رژیم اسلامی و کشمکش مدام جناحهای آن امکان داده است تا اینگونه احزاب بتوانند ضمن دفاع از اساس حاکمیت ارتجاعی رژیم اسلامی و ضمن اعلام وفاداری به بالاترین مقامات و نهادهای رهبری آن، در عین حال به اعتبار موضع انتقادی نسبت به جناحهایی در حکومت، چهره احزاب اپوزیسیون و بعضا شریک در مبارزه علیه رژیم

3

... جالب است... نفرت حسن مقدم به غرب، و توجه او به مصالح ملی و شهامتش در بیان دردها مرا به این باور میرساند که انگار زمان نگذشته است."

اگر از حسن مقدم تا عباس معروفی، زمان نگذشته باشد، مکان از قرار گذشته است! اگر "نه غربی" شعار حسن مقدم بوده باشد، مصرع "نه شرقی" اش، مستقیماً محصول واشنگتن دی سی است:

"به مقامات رژیم گفتم بیائید همه روزنامه ها را تعطیل کنید و یک "پراودا" منتشر کنید برای همه مردم."

احسنت، چه سخن نو و چه ادبیات خلاصه ای! چه انتقاد عمیق و سازش ناپذیری به ارتجاع سیاسی در ایران! اگر تصور میکنید کنایه آقای معروفی به برژنف و سوسیالیسم قلابی است، حتما حسن نظر دارید. خیر، ایشان دارد با این فرمول نخ نمای جنگ سردی اعتبار نامه ضد چپی اش را حاضر میکند. و البته اینهم تکراری است. "بهترین خالقان آثار ادبی و هنری در ایران" سنتا خواص این خود شیرینی ها را در رفع سانسور کتابهایشان در رژیم های ضد کمونیست به خوبی میشناسند. حالا همه چیز به کنار، خودمانیم، واقعا شرایط شوروی سابق، حتی با همان برژنف و کا.گ.ب اش، برای "پدید آوردگان فرهنگ" و نوابغ شبانگاهی ایران به نسبت رژیم اسلامی سرفرت محسوب میشود؟! واقعا که همدار آقای معروفی چقدر باید "مقامات رژیم" را که فقط دهها هزار قتل عمد در پرونده جمعی و فردی شان هست، خجل کرده و بخود آورده باشد!

و مبادا تصور کنید با این حرفها آقای معروفی پا به قلمرو آلوده سیاست گذاشته است. خیر، "من نویسنده ام!"

نه عزیز من، نه آقای معروفی، کل ماجرا را وارونه فهمیده اید. سانسور آثار شما و شماها علت هجوم مردم به شبکه های تلویزیونی ماهواره ای نیست، برعکس، برچیدن آنتهای بشقابی و قرظینه فرهنگی مردم علت بقاء شما و حیاط خلوت محقر هنری تان در آن مملکت است. مطمئن باشید روزی که مردم آزادانه به آنچه در جهان میگذرد دسترسی داشته باشند و در بیان سلیقه ها و دنبال کردن علاقتشان آزاد باشند، دنیای ادبی و هنری عقب مانده شما، با همه ترس و نفرتش از هر آنچه غیر اسلامی و غیر ایرانی است، یک شبه منقرض میشود. مردم حرفشان را زده اند. ترجیح شان را گفته اند. به تیراژتان نگاه کنید. شصت میلیون مردم، تشنه خواندن و دانستن، محروم از ادبیات جهانی، محروم از هنر امروز، با هزار سوال، و صد هزار نیاز معنوی و فرهنگی، با شلاق آخوند و پاسدار کت بسته و بدون آلترناتیو بعنوان مستمع اسیر به محضر شما آورده شده اند، آدمهایی چنان مشتاق دیدن و شنیدن و تماشای دنیا و مردمانش، که خود را به خطر

قلمرو رابطه جنسی انتخاب و کنترل داشته باشد. این یعنی داشتن دانش جنسی، دسترسی به وسائل جلوگیری ایمن و حضور در یک رابطه جنسی برابر و آزاد و داوطلبانه و بدور از هر نوع تحمیل و تمکین چه مستقیم و چه غیر مستقیم. بیجان کردن جنین قطعا از مادر شدن زن جلوگیری خواهد کرد، اما زنی مادر نشدنش را به این شیوه "انتخاب" می کند که قبلاً نتوانسته باشد آزادانه زن بودنش را تجربه کند.

ثریا شهبایی: برخی معتقدند هر فرمولبندی که حق سقط جنین را نه "مثبت" بلکه "منفی" ارزیابی کند، محدود کننده این حق است و عملاً زنان را به حفظ جنین تحت هر شرایطی سوق می دهد. می گویند این بند فضای اخلاقی علیه این کار درست می کند که به نفع زنان نیست و دست کلیسا و مذهب را در محدود کردن حق انتخاب زن باز می گذارد.

منصور حکمت: این نمونه همان تبدیل کردن زن به یک صنف اقلیت تحت الحمايه و صغیر است که گفتم. اینها می خواهند زن حتی از دائره بحث راجع به ماهیت انسانی و فلسفی سقط جنین بیرون و معاف باشد، نگوید و نشود. می خواهند "صنف زن" را حتی از تیررس حقیقت دور و مصون بدارند. تازه در همان دنیای جداسازی شده صنف زنان هم معلوم نیست چرا برای آرامش خاطر و راحتی وجدان آن زنانی که سقط جنین می کنند، باید آن زنانی که معتقدند سقط جنین بهرحال عملی ناگوار است که باید جامعه روزی از آن خلاص شود، ساکت شوند و خود را نسبت به یکی از مهم ترین معضلات فکری تاریخ بشریت به بی نظری و بیعلاقگی بزندان. اگر سقط جنین یک حق است، جستجو و بیان حقیقت هم حق دیگری است. زن ها در هر دو اینها ذینفعند. حتی اگر برخی فمینیستها ذینفع نباشند.

در مورد مساله کلیسا، این را زیاد می شنوم که اظهار نظر منفی برنامه نسبت به نفس عمل سقط جنین، علیرغم خواست قانونی شدن آن، آب به آسیاب کلیسا و راست مذهبی می ریزد. استدلال فوق العاده ضعیفی است. نمونه عکس این را در بحث پورنوگرافی می شود دید. فمینیسم و کلیسا در قبال پورنوگرافی مواضع کاملاً همسویی دارند و حتی کنار هم در صف تظاهرات ظاهر می شوند. آیا می شود گفت اعتراض فمینیستها به پورنوگرافی دست کلیسا را برای افزایش فشار تاریخی اش بر زنان و جلوگیری از آزادی و ابراز وجود جنسی زن باز می گذارد؟ و آیا این همسوئی دلیل کافی برای ساکت شدن فمینیسم در قبال مساله پورنوگرافی است؟

اطلاعیه:

فرج سرکوهی باید فوراً آزاد شود

از سرنوشت فرج سرکوهی، سردبیر مجله آدینه، پس از دستگیری مجددش در ایران خبری در دست نیست. در نامه ای که به امضای وی، به تاریخ چند روز قبل از ناپدید شدن مجددش، منتشر شده است، او خود را قربانی یک توطئه پیچیده جمهوری اسلامی برای تحت فشار گذاشتن دولت آلمان در پاسخ به دادگاه میکونوس دانسته است. مستقل از انگیزه های رژیم اسلامی و تعبیر خود فرج سرکوهی از این رویدادها، مستقل از نظرات سیاسی فرج سرکوهی و اظهارات قبلی اش و یا هر آنچه ممکن است در آینده زیر فشار عوامل رژیم بر زبان بیاورد، این عمل کثیف رژیم اسلامی باید قاطعانه محکوم شود. حزب کمونیست کارگری خواهان آزادی فوری و رفع تعقیب از فرج سرکوهی و همه کسانی است که در اسارتگاه ها و سیاهچالهای رژیم منفور اسلامی در بند و زیر شکنجه و ارباب اند. دست رژیم اسلامی باید از جان و حرمت مردم کشور کوتاه شود.

حزب کمونیست کارگری از هیچ تلاشی برای تحقق این هدف فروگذار نخواهد کرد. اما در عین حال تاکید بر یک مسئله ضروری است. مورد فرج سرکوهی، و یا اعمال فشار رژیم بر نویسندگان و روزنامه های غیر دولتی در داخل کشور، تنها شاهد کوچک دیگری است بر ماهیت ارتجاعی رژیمی که دشمنی اش با آزادی و انسانیت را در طول قریب دو دهه در ابعادی به مراتب عیان تر و در اشکالی بسیار خونین تر به نمایش گذاشته است. دشمنی رژیم اسلامی با آزادی بیان و آزادی های مدنی بطور کلی نه امروز و از لابلای کشمکشهایش با نشریات و ناشرین داخل کشور، بلکه با اعدام های دهها هزار نفره کمونیستها و آزادخواهان، با گورهای جمعی و بدون نشانی که بجا گذاشته است، با غیر قانونی کردن تمام احزاب چپ و کمونیست و ممنوع کردن تمام نشریات آزاد و سوسیالیستی، با ممنوعیت و درهم کوبیدن تشکلهای کارگری و با لشگر کشی ها و آدم کشی هایش در کردستان عیان شده است. ماهیت ارتجاعی و واپسگرایی رژیم اسلامی نه امروز و از خلال بحث سانسور ادبی، بلکه در طول دو دهه، با جهنمی که برای زنان ساخته

می اندازند تا "ماهوره" و MTV نگاه کنند، هر کس حرف دیگری داشته گرفته اند و کشته اند و بسته اند و بیرون کرده اند، و حال به تیراژتان نگاه کنید. واقعا خنده آور نیست که صنف شما بخواد، آنهم با ژست "پدید آوردگان فرهنگ"، به شخصیت های فرهنگ عامه در سطح جهانی، از باب دیلان و رولینگ استونز تا بون جووی و مادونا فخر بفروشند؟

ابتدال البته لغت گویایی است. مبتذل وصف حال هنرمندان و فرهنگسازان عزیزی است که بقول ناصر جاوید در شرایطی که دهات دارد تخلیه میشود، از نظر ادبی سر جالیز مانده اند، بییشان را در خاک فرو کرده اند و بهیچ قیمت حاضر نیستند به شهر بیایند. کرور کرور رمان و حسرتنامه از موضع دانشجوی شهرستانی غریب و نمازخوان دانشگاه تهران راجع به ده و پاسگاه ژاندارمری و ایلات و عشایر و دوران شیرین آفتابه مسی و خزینه تحویل جامعه میدهند. آدم شهری امروزی را نمیشناسند، چه رسد که بخوانند تصویرش کنند و چیزی راجع به زندگی اش بگویند. در ادبیات اینها زن هنوز، تازه اگر مثل آقای معروفی خیلی بزرگواری کنند، "مادر بزرگی" است که "یادش بخیر" کرسی را روبراه میکرد و "فسنجون" جلوی شان میگذاشت. ناتوانی از برقراری یک رابطه جنسی سر راست، انسانی، باز و برابر با همکار و همکلاسی شان را دستمایه میلیونها بیت وصف "درد فراق" و "غم حرمان" و منظومه های ضجه کرده اند. مبتذل، توصیف سنت فرهنگی ای است که در یک گوشه پرت، بدور از چشم منتقد جهان معاصر، از عقب ماندگی اخلاقی، مذهب زدگی، مرد سالاری و خود پرستی قومی و ملی و فقر تکنیکی خود یک فضیلت و هویت اجتماعی ساخته است. مبتذل وصف حال سنت ادبی ای است که زیر چتر رژیمهای واپسگرا و ارتجاعی که حتی نگاه مردم به بیرون این محیط پرت افتاده را ممنوع و سرکوب می کنند، به زور سوسپید و روی دوش کار ارزان کارگر چاپ برای خود یک بازار محقر هزار و هشتصد نفره ترتیب داده و با پاشیدن سم بیگانه گریزی و قومپرستی و گذشته پرستی از آن دفاع میکند.

مطمئن باشید که همان آزادی فرهنگی ای که با سقوط رژیم اسلامی شکوفا میشود و بساط حماقت مذهبی و ملی را بکلی بر می چیند، این "فرهنگ سازان" را هم از دور خارج خواهد کرد. این سنت ادبی و فرهنگی همزاد ارتجاع سیاسی در ایران است و از همان تغذیه میکند، همفکر آن است و به همان هم خدمت میکند. با همان هم محو خواهد شد. مردم شایسته هنر و ادبیات و فرهنگ دیگری هستند.

اولین بار در بهمن ۱۳۷۵، فوریه ۱۹۹۷، با امضای نادر بهنام، در شماره ۲۳ انترناسیونال نشریه حزب کمونیست کارگری ایران منتشر شد.

است، با ایجاد یک حکومت اسلامی و حاکم کردن خرافات و جهالت مذهبی بر زندگی مردم، با قوانین قصاص و فرهنگ ارتجاعی اش، با بی حقوقی مطلق کودک و تحقیر تمام و کمال فرد به ظهور رسانده است. این آن حقایقی است که باید جلوی مردم و افکار عمومی جهان گرفت.

تقلیل دادن یک رژیم فوق ارتجاعی و جنایتکار و مذهبی به یک دولت "سانسور چی"، تحت الشعاع قرار دادن مصائب یک مردم شصت میلیونی و یک تاریخ هجده ساله نسل کشی و خفقان، با کشمکشهای میان حکومت و جامعه ادبا و نویسندگان، بی چهره کردن هزاران مخالف انقلابی رژیم و احزاب سیاسی درگیر مبارزه برای سرنگونی نکتب اسلامی، و در عوض شخصیت ساختن از اپوزیسیون قانونی و ناراضیان حاشیه رژیم، هرچند باب میل دول و رسانه های غربی و محافل و گروههای ملی و مشروطه چی ایرانی در خارج کشور باشد، شرط مبارزه واقعی برای آزادی در ایران نیست.

حزب کمونیست کارگری ایران از آزادی مدنی همه اهالی کشور، مستقل از عقیده و مرام سیاسی شان قاطعانه دفاع میکند. حزب کمونیست کارگری ایران به سهم خود برای آزادی و رفع تعقیب از فرج سرکوهی نهایت تلاش خود را بعمل خواهد آورد، اما در عین حال وظیفه خود میداند که در همه حال حقایق سیاسی ایران را در تمامیت آن جلوی افکار عمومی جهان قرار بدهد. اگر بناست مبارزه برای آزادی در ایران بار دیگر به تاراج این و آن نرود، این روش حیاتی است.

دفتر سیاسی حزب کمونیست کارگری ایران

در بهمن ۱۳۷۵، فوریه ۱۹۹۷، در شماره ۲۳ انترناسیونال نشریه حزب کمونیست کارگری ایران منتشر شد.

ارزیابی منفی از نفس عمل سقط جنین فقط حرف ما نیست. حرف اکثریت عظیم مردم است. حرف اکثریت عظیم خود کسانی است که سقط جنین را "انتخاب" می کنند و می خواهند قانونی باشد. نظر مشخص مردم راجع به هویت انسانی جنین هرچه باشد، اکثریت عظیم آنها حس می کنند که این کار دردناک و نامطلوبی است و بهرحال با قطع حیات انسانی ربط دارد. این کلیساست که خود را به این عاطفه شریف انسانی می چسباند و می خواهد دکانش را به این اعتبار باز و پررونق نگاه دارد. اتفاقا این بی عاطفگی، تقلیل گرایی بیولوژیکی و صنفی گرایی فمینیستی است که اجازه این ریاکاری و بلند کردن پرچم احترام به حیات را به مذهب یعنی یکی از مخوف ترین و ضد انسانی ترین نهادهای تاریخ بشر داده است.

اولین بار در شماره های ۷۳ و ۷۴ نشریه همبستگی در اوت و سپتامبر ۱۹۹۷ منتشر شد.

شاکلی و محروم نیست که قرار است جیره حقه اش را بصورت اجازه سقط جنین بگیرد و برود و کاری به مسائل اجتماعی، معنوی، فلسفی و تاریخی این معضل نداشته باشد. در تصویر اینها در بحث سقط جنین زن همیشه فقط در قامت مشتری حامله کلینیک ظاهر می شود، نه رهبر جامعه، نه فیلسوف و ایدئولوژی که باید بالاخره راجع به حیات و هویت انسانی جنین و حرمت آدمی و غیره اظهار نظر کند، نه انسانی که جدا از جنسیتش می تواند راجع به این مسائل نظر داشته باشد و امر داشته باشد و بخواد دنیا را به سمت خاصی ببرد. زن در مکتب اینها حامله ای است که نمی خواهد حامله باشد و کاری به این مسائل دیگر ندارد. این فمینیسم بنظر من روی دیگر سکه مردسالاری ای است که آنهم زن را از دخالت در این عرصه ها باز میدارد.

در پاسخ سوال تو، برای زنی که صرفا جزو اقلیت باردار جامعه نیست و بعنوان یک انسان به مساله جامعه و حیات و حرمت انسانی و برابری اجتماعی می پردازد، اجازه سقط جنین حق انتخاب زبادی نیست. آزادی سقط جنین مثل قرص سیانوری است که چریکها زمان شاه با خود داشتند. امکانی برای یک خروج دردناک از واقعه ای دردناک تر. اجازه سقط جنین از جنس اجازه خودکشی است. آزادی سقط جنین اجازه نابود کردن جنین خود برای اجتناب از عواقب ناگوار فرزند داشتن در جامعه موجود است. آزادی سقط جنین لازم شده چون قبلا آزادی های انسانی متعددی از زن سلب شده است. حق برخورداری از دانش جنسی. آزادی استفاده از وسائل جلوگیری صد درصد ایمن. آزادی خلاصی از اخلاق مذهبی و مردسالارانه در مناسبات جنسی، آزادی رابطه جنسی باز و آزاد که زن در آن بر رفتار جنسی خود اختیار کامل داشته باشد، آزادی داشتن فرزند و حفظ موقعیت اقتصادی و شغلی خویش، آزادی داشتن فرزند بدون اجبار به ازدواج و زندگی مشترک با مرد، زیر فشار اقتصادی و اخلاقی و فرهنگی. آزادی بهره گیری از امکانات رایگان و مناسب برای نگاهداری کودک. آزادی داشتن فرزند و داشتن زندگی اجتماعی. حق مصون بودن از تجاوز جنسی چه در خانواده و چه بیرون آن. آزادی انتخاب مادر شدن بدون فدا کردن زندگی و رفاه و سعادت خود بعنوان یک زن و یک انسان. آزادی مادر شدن و تامین رفاه و بهداشت و آموزش و تفریح فرزند خویش.

در غیاب این حقوق است که زن خود را در موقعیت "انتخاب" سقط جنین پیدا می کند. راجع به یک نکته هم باید روشن بود. نفس حامله شدن زن بر خلاف میلش، به این معناست که نتوانسته اراده خود را برای مادر شدن و نشدن و انتخاب زمان مادر شدنش در خود همان پروسه ای که آدم طی آن حامله می شود، یعنی رابطه جنسی، اعمال کند. اگر بناست زن بر مادر شدن و زمان مادر شدنش کنترل و انتخاب داشته باشد باید در

هفتگی، از ابتدا در نوشتن متن برنامه مطرح نبود، چون صورت مساله، آنطور که واقعا در همه کشورها مطرح است، اختیار و انتخاب زن است. جنبش قانونی شدن سقط جنین جنبشی برای دادن این حق و این انتخاب به زن است. بحث تشخیص دکتر دایر بر خطر صدمه جسمی و روحی حاملگی برای زن، شیوه ای است که در برخی کشورها سعی کرده اند سقط جنین را عملا قانونی کنند بی آنکه رسماً روی مجاز بودن این عمل صحنه بگذارند. بخصوص کلمه "خطر صدمه روحی" به این منظور وارد شده است که جای تفسیر را باز بگذارد و عملاً به پزشک اجازه دهد که به خواست زن برای سقط جنین مهر تائید بزند. این سیستمی است که امروز در انگلستان برقرار است. از نظر عملی سقط جنین در انگلستان مقدر است و به خواست زن صورت میگیرد. اما از نظر حقوقی این پزشک است که تصمیم میگیرد. اگر پزشکی درخواست زن برای سقط جنین را تائید نکند، که البته گاه اتفاق میافتد، زن به دکتر دیگری مراجعه می کند و تائیدیه را از او میگیرد. این روش ریاکارانه امروز هم صدای مردم و هم پزشکان را در آورده است. اگر دکتر کسی مخالف سقط جنین باشد، دوندگی زیاد و احتمالاً حتی تاخیر جدی در انجام عمل را به او تحمیل می کند. بعبارت دیگر بسته به معیارهای اخلاقی پزشک محل، شهروندان انگلستان از حقوق و امکانات متفاوتی در امر سقط جنین برخوردارند. از طرف دیگر، پزشکان بدرست اعتراض می کنند که عمل آنها یک تشخیص پزشکی نیست، بلکه یک راهگشایی اجتماعی برای زنان است. کاری که می بایست وظیفه قانون باشد. این موقعیت غیر اخلاقی و ریاکارانه ای را به پزشکان، چه موافق و چه مخالف سقط جنین، تحمیل کرده. می گویند اگر سقط جنین عملی قانونی است، انتخابش نیز باید با خود زن باشد. موضع ما هم همین است.

ثریا شهبایی: پیشتر گفتی اطلاق "حق انتخاب" به اجازه سقط جنین چیزی مثل دادن انتخاب پرت شدن یا خود را پرت کردن از لب پرتگاه است. بعضی از فمینیستها و طرفداران حقوق زنان معتقدند که حق سقط جنین یکی از مهمترین حقوقی است که به زن امکان انتخاب می دهد. انتخاب مادر شدن و نشدن، و انتخاب زمان مادر شدن.

منصور حکمت: من با تلقی بخش اعظم جنبش فمینیستی از هویت اجتماعی زن و خودآگاهی زن مشکل دارم. اینها زن را یک صنف و یا قوم اقلیت تصویر می کنند که باید حق صنفی اش را بگیرد و پی کارش برود و کاری به دنیا و اعمال کنترل بر سرنوشت جهان و جامعه انسانی نداشته باشد. بنظر من در بحث سقط جنین زن یک اقلیت

5

ستون اول

* دوره دوم ریاست جمهوری کلینتون در متن بی تفاوتی عمیق و بدبینی عمومی مردم به دولت و کل رژیم سیاسی در آمریکا آغاز شد. و وقتی توهمی نیست، به تظاهر هم نیازی نیست. چهار سال قبل کلینتون با شعار "تغییر" و در میان لهله جامعه روشنفکری و هنری آمریکا به قدرت رسید. امروز همه میدانند که این صرفاً یک دولت راست مرکز است که بخش مهمی از پلاتفرم حزب جمهوریخواه، از جمله کاهش شدید بیمه های اجتماعی و بیخانمان کردن میلیونها خانواده فقیر، و بخصوص حمله به معاش مادران مجرد، را نه فقط اتخاذ کرده، بلکه عملاً به اجرا گذاشته است. آنچه در این دوره چشمگیر است، غیبت هر نوع وراجی عوامفریبانه راجع به اصول و ایده آل هاست. ۵ سال پیش بیمه درمانی همگانی در صدر شعارهای کمیپن انتخاباتی کلینتون بود. کلینتون امروز میگوید: "باید انتظارات واقعی داشت. باید تلاش کرد که بیشتر شاغلین از نوعی پوشش درمانی برخوردار بشوند."

دوره "عدم توهم - عدم تظاهر"، سمبلی بهتر از مادالین اولبرایت، وزیر خارجه دست راستی جدید آمریکا پیدا نمیکند. در نخستین سخنرانی های خود پس از انتصاب به این پست، و بخصوص در سخنرانی در انستیتو بیکر، خانم اولبرایت با صراحت خیره کننده ای که میتواند به یکسان حمل بر پختگی یا ناپختگی ایشان شود، اهداف واقعی سیاست خارجی آمریکا و معادلات واقعی در روابط بین المللی را برملا میکند. هدف، بدون هیچ پرده پوشی تائید برتری و رهبری و هژمونی آمریکاست که نهایتاً با سود و با دلار سنجیده میشود. جهان صحنه رقابت و فقط رقابت است. حتی با متحدین دیرین اروپایی باید تعیین تکلیف بشود. وزارت خارجه و سرویس دیپلوماتیک آمریکا ارگانی در خدمت عملکرد کمپانی های آمریکایی در جهان است. فلسفه وجودی سازمان ملل پیشبرنده "منافع آمریکا" است. بحث حقوق بشر صرفاً یک ابزار وزارت خارجه برای اعمال فشار بر کشورهای بدقلق و یاغی است. حتی صلح خاورمیانه صرفاً بعنوان شرط "ثبات بهای نفت"

حیات خود را شروع کرده، تا این ادعا که مادر مرتکب قتل عمد یا جنایت شده است یک دنیا فاصله است. چسباندن اینها بهم نه نشان تلاش صمیمانه برای فهم مساله است و نه تبلیغ کارسازی است علیه فرمولبندی برنامه ما. این سفسطه گری است. بنظر من کسی که عمل سقط جنین را از نظر اصولی عمل بی عیبی می داند باید همین را بگوید و صراحتاً از همین دفاع کند. از قول دیگران بخود اتهام زدن و بعد برافروخته شدن جواب مساله نیست. منتها این نوع اعتراض یک چیز را می رساند: معنی این اعتراض اینست که اگر روزی به منتقد مربوطه ثابت شود که کودک امتداد طبیعی جنین و جنین آغاز ناگزیر یک انسان است، آنگاه خود او سقط جنین را قتل و جنایت خواهد دانست. و این موضع محکمی برای یک مدافع سقط جنین نمی تواند باشد.

بهررو، بنظر من اطلاق جنایت یا قتل به سقط جنین (در محدوده زمانی ای که در قوانین امروز اروپا رایج است) درست نیست. چون جنایت و قتل یک مقوله حقوقی است و تعریف اجتماعی دارد و نه شخصی. هرکس را باید در متن نرم ها و سنتهای جامعه معاصرش قضاوت کرد. جامعه به همه اشکال از بین بردن انسانها در عصر ما قتل اطلاق نمیکند. واقعیت اینست انسانها در اشکال بسیار متنوعی دارند یکدیگر را در این جهان از حق حیات محروم می کنند. سربازی که در جنگ آدم می کشد، عضو هیات منصفه ای که رای به حکم اعدام کسی می دهد، دکتری که از سر ترحم مرگ بیمار محتضری را جلو میاندازد، دولتی که بیمه درمانی را کاهش می دهد و دقیقاً می داند آمار مرگ و میر چقدر بالا خواهد رفت، کسی که در ایمنی نیروگاه اتمی با علم به افزایش آمار سرطان خون در کودکان محل صرفه جویی می کند، رئیس جمهوری که حکم بمباران جایی را صادر می کند، چریک یا تروریستی که بمب می گذارد همه و همه آگاهانه در بیجان کردن انسانهای واقعی شرکت می کنند. اما جامعه لزوماً همه این اعمال را قتل و همه عاملین آنها را قاتل نمی شمارد. تلقی شخصی ما می تواند با تلقی جامعه متفاوت باشد. تلقی شخصی ما می تواند مبتنی به اصول انسانی مطلق و تفسیر ناپرداری باشد. اما تلقی جامعه از اینکه جنایت چیست نسبی و از نظر تاریخی مشروط و متغیر است. زمانی بود که کشتن فرزند و همسر توسط مرد جنایت محسوب نمی شد. آقای ابراهیم خلیل در اسلام و یهودیت در روز روشن قرار بود فرزند خود را در یک عملیات شنیع خدانشناسانه سرببرد که خوشبختانه بقول سیاوش مدرسی در آخرین لحظه معلوم می شود خداوند شوخی کرده و قصد آزمون ایشان را داشته. در همین دنیا در گذشته ای نه چندان دور کشتن اسرای جنگی و بردگان جرم نبود. تا دهه هفتاد همین قرن ما بدار کشیدن و باصطلاح لینیچ کردن سیاهان توسط نژادپرستان سفید در آمریکا قتل محسوب نمی شد. کسی ترومن را بخاطر

این شروع کار ماست

رویارویی کارگران صنعت نفت با رژیم اسلامی و موج اعلام همبستگی بخش های مختلف طبقه کارگر جهانی حقایق اساسی ای را تا همینجا تاکید کرده است.

با اولین جلوه اعتراض کارگران نفت، همه جا سرها میچرخد و نگاهها میخکوب میشود. کارگران نفت تکان خورده اند، آیا این آغاز انقلابی دیگر است؟ و این فقط سوال مشتاقان آزادی نیست. سوال همه است. همه جایگاه کارگر نفت در اقتصاد ایران را میدانند، همه موقعیت کلیدی کارگر نفت در راس جنبش کارگری ایران را میشناسند، همه قدرت این بخش طبقه کارگر در ایران را درک میکنند. کارگر نفت همچنان در چشم همه "رهبر سرسخت" مبارزه برای آزادی در ایران است.

رویدادهای اخیر بعلاوه درسی بود به همه کسانی که به خودآگاهی و همبستگی طبقاتی کارگران در سطح جهانی ناباروند. در پاسخ به کمیپن حزب کمونیست کارگری ایران در خارج کشور، صدها اتحادیه کارگری با دهها میلیون عضو، از استرالیا تا آمریکا، از ژاپن تا آلمان و از ترکیه تا فرانسه، به میدان همبستگی با کارگران ایران پای گذاشتند. قطعنامه های اعتراضی صادر کردند و به فراخوان تظاهرات علیه رژیم مرتجع اسلامی پاسخ مثبت دادند. این موج همبستگی سد سانسور را شکست، و رژیم اسلامی را به تناقض گویی و دللق بازی انداخت. در شرایطی که دول دموکرات و متخصصین دفاع از حقوق بشر در جامعه غربی برای صدور یک سطر در محکومیت رژیم اسلامی صد بار استخاره میکنند و چرتکه میاندازند و بالاخره امتناع میکنند، بردن نام کارگر و امر همبستگی کارگری کافی بود تا سیل اعلام حمایت کارگران کشورهای مختلف سرازیر شود. وقایع اخیر امکان داد تا همه از این روزنه نگاهی به پتانسیل عظیم جنبش کارگری جهانی بیاندازند.

رویدادهای اخیر شاهد دیگری بود بر این واقعیت که دوران تخطئه سوسیالیسم و کارگر و کمونیسم برآستی به پایان رسیده است. تاثیرات تبلیغات و عوامفریبی های ضد سوسیالیستی رسانهها و دستگاههای مهندسی افکار دول غربی در هشت سال اخیر کاملاً رنگ باخته. اکنون دیگر دوره خوشبینی به کار سوسیالیستی، دوران اعتماد به قدرت

و اجتناب از تکرار "کله معلق" سالهای ۷۰ موضوعیت پیدا کرده است.

خانم اولیبرایت اصراری به تراشیدن اصول و آرمانهای باشکوه و یا ابداع "رسالت" های تاریخی برای آمریکا ندارد، شاید امروز دوره اینکار هم نیست. از پس عبارت فراموش شده نظم نوین جهانی، یک رقابت خشک و علنی در سطح جهانی ظهور کرده است که هنوز تعیین تکلیف نشده است. تا اطلاع ثانوی، "رهبر" سابق "جهان آزاد" صرفا شرکت کننده دیگری در این جدال است.

* هفته گذشته کاخ سفید اعلام کرد که برای نخستین بار به ده خبرگزاری آمریکایی اجازه داده است در کویا دفتر دایر کنند. توضیح کاخ سفید در مورد این تصمیم برملا کننده خصلت ارتجاعی و وابسته ژورنالیسم رسمی است. صدور این اجازه از ایترو نیست که گویا دولت آمریکا ناگهان پی برده است که اعمال ممنوعیت بر مطبوعات و رسانه ها و محدود کردن آزادی اطلاعات و حق دسترسی مردم به حقایق و تابع کردن مطبوعات به سیاست خارجی با پز دفاع از حقوق بشر و آزادی های مدنی جور در نیاید. خیر، برعکس، به گفته سخنگوی کاخ سفید این اقدام از آن رو اتخاذ شده است که حضور این رسانه ها و "بیان حقایق سیاسی و اقتصادی کویا" فشار بر دولت این کشور را افزایش میدهد و به "امر تغییر رژیم کویا و پیشرفت سیاست آمریکا در این کشور" یاری میرساند. عبارات دیگر رسانه های مربوطه قرار است بعنوان ابزار پیشبرد سیاست خارجی آمریکا گسیل شوند. تکلیف نوع "حقایقی" که باید از این پس به اطلاع جهانیان برسد از هم اکنون روشن است. اعتمادی که کاخ سفید به سلیقه خبری، تشخیص سیاسی، و "وجدان" حرفه ای و وفاداری رسانه ها و ژورنالیستهای مربوطه دارد تحسین برانگیز است. حق هم دارند. عملکرد این رسانه ها را در ماجرای پیروزی بازار و دموکراسی و عروج پلتسین ها و توجمان های این دنیا دیده ایم. شبی هولناک بر فراز سر مردم کویا چرخ میزند.

اولین بار در بهمن ۱۳۷۵، فوریه ۱۹۹۷، در شماره ۲۳ انترناسیونال نشریه حزب کمونیست کارگری ایران منتشر شد.

کشتار هیروشیما و ناکازاکی قاتل نمرده است. در آمریکا به اسم این آدم کتابخانه هست. تلقی اخلاقی و حقوقی جامعه از یک عمل انعکاسی از حساسیت معنوی و عاطفی جامعه نسبت به آن امر در آن عصر خاص است. این حساسیت حتی در یک دوران واحد در حوزه های فرهنگی مختلف متفاوت است. این حساسیت و این واکنش اخلاقی و عاطفی، و لاجرم نتایج حقوقی آن، ابدی نیست و عوض خواهد شد. خیلی از اعمال و روشهای امروز ما حال نسلهای بعد را بهم خواهد زد. اما این تحول در شناخت و برداشت عاطفی جامعه از مسائل باید بطور واقعی و در طول نسلهایی از انسانهای واقعی رخ بدهد. من شدیداً مخالف مجازات اعدامم، بنظر من مجازات اعدام ماهیتاً آدمکشی عامدانه با نقشه قبلی است. اما نمی توانم به میل خود هیات منصفه ای را که در آمریکا رای به محکومیت و اعدام متهمی می دهد قاتل بخوانم چون جامعه، و لاجرم خود آنها، این تعریف را از کارشان ندارند. زنی که اقدام به سقط جنین می کند یقیناً از نظر خود جنین را یک انسان، یا یک انسان کامل، نمی داند و تصویری منفی از عمل سقط جنین از فرهنگ و قوانین جاری در جامعه نمی گیرد.

بهرحال همانطور که گفتم ما سقط جنین را قتل و جنایت ننامیده ایم، و خواستار قانونی شدن آن در حدی فراتر از قوانین آمریکا و اروپای غربی شده ایم. اما اینکه جنین مرحله ای از زندگی یک انسان معین است که فی الحال پا به حیات گذاشته است یک حقیقت است. اگر این حقیقت باعث عذاب وجدان کسی در سقط جنین می شود، تقصیر ما نیست. این انتظار که ما برای آسایش خاطر کسانی که قصد سقط جنین دارند این حقیقت را از ذهن خود پاک کنیم و مثلاً وانمود کنیم بچه را "حاجی لکلک" میآورد کمی زیاده روی است.

ثریا شهبایی: در برخی کشورها، مثلاً انگلستان، صدور اجازه سقط جنین به انتخاب دکتر واگذار شده است تا بر اساس تشخیص سلامت جسمی و روحی مادر این اجازه را صادر کند و این امر مورد اعتراض پزشکان زیادی قرار گرفته است. در برنامه حزب کمونیست کارگری اجازه سقط جنین به انتخاب مادر واگذار شده است. "اجازه دکتر" یا "انتخاب مادر"؟ این تقابل کجای بحث برنامه حزب قرار می گیرد. منظرم این است که آیا واگذاری اجازه سقط جنین به اجازه دکتر در بحثهای مربوط به سقط جنین در برنامه جایی داشت و اگر نداشت چرا؟

منصور حکمت: مقوله اجازه دکتر، مگر برای سقط جنین بعد از دوازده

کارگر، دوران امیدواری مردم به دخالتگری کمونیسم است. عکس العمل فوق العاده مثبتی که تشکلهای حزب کمونیست کارگری در دل این کمپین از محیط فعالیت خود گرفتند و اشتیاقی که در سطوح مختلف برای شرکت در این جنبش همبستگی همراه و دوشادوش حزب وجود دارد، به سهم خود بر این واقعیت تاکید میکند. و بالاخره، وقایع اخیر بر نقش کارساز یک سازمان متشکل و آگاه کمونیستی کارگری تاکید کرد. شکل دادن به این موج همبستگی بین المللی و قرار دادن مبارزه کارگران نفت در مرکز توجه بسیاری از رسانهها و مجامع مختلف در اقصی نقاط جهان بدون حرکت خستگی ناپذیر هماهنگ و با برنامه حزب کمونیست کارگری در خارج کشور قابل تصور نبود. اینکه چنین صف حاضر و آماده ای برای پیشبرد این کمپین وجود داشت، ابداع تصادفی نیست. این جنبشی است که هویت سیاسی خود را با پافشاری بر تعلق کارگری کمونیسم تعریف کرده است. این حزبی است که مبارزه طبقه کارگر را کلید یک دنیای بهتر میدانند. این سازمان در طول سالها بر مبنای این اعتقادات خشت به خشت ساخته شده است. هیچ چیز طبیعی تر از این نیست که در شرایطی که جریانهای مختلفی در ایواریسیون در پی منجی تراشی از میان آخوندهای مغضوب و وعاظ از منبر افتاده و ملیون خانه نشین شده و جناح مکلای خود رژیم اند، حزب کمونیست کارگری به تحرک طبقه کارگر چشم بدوزد و آماده باشد که پرچم این مبارزه را هر جا و همه جا برافراشته تر کند. وقایع اخیر کمک کرد تا گوشه‌ای از قدرت تحزب کمونیستی کارگری نمودار شود. این شروع کار ماست.

کارگران مبارز صنعت نفت، رفقا،

حتی اگر حرکت اخیر شما فوراً منبشر انقلاب علیه رژیم کثیف اسلامی نباشد، شک نیست که این کارگرانند که شیپور انقلاب را در آینده ای نه چندان دور بصداد خواهند آورد. شرط پیروزی اینست که اینبار طبقه کارگر در راس این جنبش بماند. آغاز شکست انقلاب ۵۷ آنجا بود که مهدی بازرگان و گله ای از دیگر عوامل ارتجاع اسلامی، به خرج رژیم سلطنت و با هلیکوپتر ارتش برای خواباندن اعتصاب و بیعت گرفتن با خمینی سراغ شما آمدند. اگر تجربه خونبار رژیم اسلامی یک درس داشته باشد، اینست که کارگر باید در صحنه سیاسی با حزب و افق و برنامه مستقل خود ظاهر شود. این اساسی ترین فراخوان ما به شما است.

از طرف دفتر سیاسی حزب کمونیست کارگری ایران

منصور حکمت ۲۵ فوریه ۹۷

شود پائین آورد. وقتی صحبت برقراری روشها و معیارها و نرم های مدرن در ایران می شود، خیلی ها فوراً تصویر ساکنان دهات پرت افتاده را از مردم ایران می دهند و می نالند که مردم "فرهنگش را ندارند". اما ایران یک جامعه عمدتاً شهری است. اکثریت عظیم این مردم جوانانی اند که مدرسه می روند و حتی اگر ساکن دهات دورافتاده هم باشند، دلشان و فکرشان پیش شهر و الگوهای امروزی زندگی است. مردم ایران "ملت" روزنامه توفیق و "امت" جماعت خمینی نیستند. اعضای یک جامعه سرمایه داری در انتهای قرن بیستم و در کوران تحولات فنی و ارتباطاتی این عصرند. کمپین آموزش جنسی و گسترش امکانات جلوگیری در ایران بنظر من با راندمان بسیار بالایی در ایران جلو خواهد رفت. یک واقعیت را البته باید در نظر داشت. این امر بدون مبارزه قاطع با اسلامیون و قشریون عملی نیست. جریانی میتواند این برنامه را اتخاذ کند که از نظر سیاسی به یک مبارزه قاطع با تعصبات مذهبی و قشریگری متعهد باشد. و این قبل از هرکس کار طبقه کارگر و کمونیستهاست.

در هر حال کاهش موارد سقط جنین در گرو دو عامل اصلی است. اول گسترش روابط جنسی ایمن و دسترسی عموم به امکانات رایگان و مناسب جلوگیری و دوم مبارزه با مردسالاری و زن ستیزی نه فقط در افکار بلکه در مناسبات و روابط اجتماعی و اقتصادی، به نحوی که بارداری و زایمان و مادر شدن کوچکترین تاثیر منفی ای در موقعیت اقتصادی و اجتماعی و شغلی و معنوی زن در جامعه و خانواده نداشته باشد و بچه دار شدن به یک انتخاب آزاد و فکر شده مردم و یک واقعه خوشایند در زندگی آنها تبدیل شود. قانونی شدن سقط جنین یک رکن یک سیاست همه جانبه برای تحقق این هدف است و باید در کل این مجموعه نگریسته بشود و نه بعنوان یک اقدام منفرد و قائم بذات.

ثریا شهبایی: برنامه حزب سقط جنین را "از میان بردن عامدانه جنین انسانی" دانسته است و خودت هم در صحبتهایت اشاره کردی که سقط جنین در هر سنی "بریدن" روند تکامل انسانی است که عمر خود را شروع کرده است. کسانی از این توصیف نتیجه می گیرند که پس انجام سقط جنین از دیدگاه برنامه حزب یک جنایت است و مادری که رای به چنین عملی می دهد در موقعیت یک جانی قرار می گیرد که مرتکب قتل عمد شده و این منصفانه نیست.

منصور حکمت: از این گفته که سقط جنین بریدن روند تکامل انسانی است که

ثریا شهبایی: در فردای تحولات سیاسی ایران وقتی مطالبات برنامه حزب کمونیست کارگری ایران بشکل قانون به تصویب برسد و سقط جنین قانونی بشود، به احتمال زیاد آمار سقط جنین فوراً به مراتب بالا می‌رود. تصویب قانون آزادی سقط جنین یک اقدام فوری است و دولت موظف به اجرا و رعایت آن است، در حالی که آموزش وسیع راههای جلوگیری، آموزش جنسی و فراهم کردن امکانات رابطه جنسی ایمن پروسه طولانی تری است که زمان می‌خواهد. آیا این ازدیاد فوری آمار سقط جنین با هدف برنامه که کاهش موارد سقط جنین است تناقض ندارد و آیا مخالفان سقط جنین محق نیستند به این خاطر به اجرای فوری این بند برنامه انتقاد کنند؟

منصور حکمت: اولاً، اینکه آمار جنین‌های سقط شده حتی در کوتاه مدت بالا می‌رود مسجل نیست. بنظر من بالا نمی‌رود، چون شاخصهایی که باید باهم مقایسه کرد آمار عمل سقط جنین قبل و بعد از قانونی شدن نیست، بلکه باید مجموع سقط جنین‌ها (چه رسمی و چه مخفیانه) و "بچه انداختن"‌ها توسط خود مادر را در دو دوره با هم مقایسه کرد. موارد انداختن بچه توسط خود مادر، از طریق بار بلند کردن، خود را پرت کردن و غیره در ایران بشدت بالاست تا جایی که این عمل بخشی از فولکلور این کشور است. این موارد "سقط جنین"، هیچ‌جا ثبت نمی‌شود. قانونی شدن سقط جنین آمار مراجعه به پزشک برای سقط جنین را بالا می‌برد اما در عوض آمار این نوع بچه انداختن‌ها را کمتر می‌کند. از طرف دیگر کم شدن موارد بچه انداختن یا سقط جنین‌های مخفیانه به نفع سقط جنین قانونی کمک می‌کند که این زنان در تماس با مقامات و نهادهایی قرار بگیرند که، مطابق برنامه ما، قصد کمک و حمایت مادی و معنوی از آنها را دارند و یکی از کارهای این نهادها تلاش برای تشویق مادر به بدینا آوردن نوزاد و توضیح حقوق مادر و کودک و وظایف دولت و جامعه در قبال آنهاست. قابل تصور است که درصدی از زنانی که مراجعه می‌کنند حاضر بشوند از سقط جنین صرفنظر کنند. خلاصه من لزوماً تخمین آماری تو از نتیجه قانونی شدن سقط جنین را محتمل نمی‌دانم.

ثانیاً، همانطور که گفتی برنامه ما فقط شامل قانونی شدن سقط جنین نیست، بلکه حاوی اقدامات فوری و حیاتی‌ای برای ایمن کردن روابط جنسی و گسترش کاربست لوازم جلوگیری است. قبول دارم، اینکه رابطه جنسی آزاد و ایمن به یک جزء ثابت و مسجل فرهنگ جامعه تبدیل بشود حتماً زمان می‌خواهد. اما چندین برابر شدن استفاده از وسائل جلوگیری، استفاده وسیع‌تر از کاندوم و آی‌یودی، وقتی تامین رایگان اینها سیاست دولت باشد، زمان زیادی احتیاج ندارد. آمار حاملگی‌های ناخواسته را سرعت می‌دهد.

7

گفتگو با نشریه انترناسیونال بدنبال انتخاب خاتمی

انترناسیونال: رای آوردن خاتمی واقعه‌ای غرّآبیر منتظره بود، چه برای ناظران و مفسران اوضاع ایران، چه برای گروه‌های سیاسی و چه حتی برای خود مردم. علت این امر، یعنی پیروزی خاتمی علیرغم همه پیش‌بینی‌ها، چه بود؟

منصور حکمت: آنچه غیر منتظره بود انتخاب خاتمی نبود. بلکه این بود که اولاً مردم وسیعاً در رای‌گیری شرکت کردند و ثانیاً، جناح حاکم نتوانست تقلب کند و جلوی انتخاب خاتمی را بگیرد. فکر میکنم فرض اکثر ناظران این انتخابات این بود که مردم اساساً نظیر شوهای انتخاباتی پیشین در این یکی هم شرکت نمیکنند و از این گذشته جناح‌های مختلف از پیش بر سر نتیجه انتخابات و کسی که باید سر از صندوق در بیارند معامله‌شان را کرده‌اند. برای هر کس معلوم بود که اگر مردم شرکت کنند و تقلبی در کار نباشد از میان این لیستی که جلوی مردم گذاشته‌اند خاتمی رای می‌آورد. بعلاوه از وقایع و فضای یکی دو هفته آخر در خود ایران و عکس‌العمل مردم چنین بر می‌آید که رای آوردن خاتمی برای خیلی‌ها، چه طرفداران و چه مخالفینش، در خود کشور دیگر در اواخر کار یک احتمال جدی محسوب میشده است و غیر منتظره نبوده است.

انترناسیونال: چرا تقلب ممکن نشد؟

منصور حکمت: تقلب ممکن نشد چون مساله برای همه جناحها، و بخصوص برای آنها که در صورت انتخاب ناطق نوری دستشان تقریباً از همه چیز کوتاه میشد،

و بیشتر حس کنند و سقط جنین روز به روز به عمل ناگوار تری برایشان تبدیل شود. اما در بحث ما در مورد مهلت ۱۲ هفتگی این فاکتورها نقشی ندارند. سقط جنین در ۶ هفتگی و ۹ هفتگی هم از نظر ماهوی همان واقعیت است. بریدن روند تکامل انسانی است که عمر خود را شروع کرده است.

موضوع دیگر، یعنی بحث استقلال جنین از مادر، بحثی است به شدت حقوقی که مهر سیستم حقوقی عصر مالکیت و محوریت فرد را بر خود دارد. از نظر مادی، از نظر قدرت بقاء، ما حتی بیرون رحم از هم مستقل نیستیم. وقتی کسی تنها در کوه و بیابان و جزیره‌ای رها می‌شود، می‌رود "نجات" اش می‌دهند و به جمع انسانی برش می‌گردانند. بحث استقلال از مادر در واقع بحث استقلال هویت حقوقی جنین از مادر است نه قدرت بقاء آن بدون مادر، که می‌تواند بسته به تکنیک موجود متغیر باشد. جامعه سرمایه‌داری واحد پایه برای تعریف حق را فرد تعریف کرده است. فرض اینست که از مقطعی که جنین مستقل از مادر تعریف شود، بعنوان یک انسان دیگر صاحب حقوق فردی خویش خواهد بود. آتوق در این سیستم حقوقی، حقوق مادر و جنین بعنوان دو فرد مستقل در یک قلمرو مکانی و جسمی واحد با هم تعارض پیدا می‌کنند. برای مثال اگر جنین یک انسان دیگر است آنگاه نابودی اش از چشم قانون در این جامعه قتل نفس محسوب می‌شود. اینجاست که این ذهنیت باید بگردد و لحظه استقلال را پیدا کند. یکی که خود را مدافع حقوق زن می‌داند باید درست مانند یک وکیل ارکه آمریکایی در دعاوی مالی، لحظه استقلال جنین را عقب بیاورد و به ساعت تولد نزدیک کند: جنین "بخشی از بدن مادر است"، زن می‌تواند راجع به "بدن خود" هر تصمیمی بگیرد. زمانی بود که کشتن کودک قبل از قطع بند ناف قتل محسوب نمی‌شد، چون جنین هنوز موجود "مستقلی" به حساب نمی‌آمد. بهرحال این فرمولبندی‌های یک جناح است. جناح مقابل که مدعی است وکیل کودک متولد نشده است، برعکس وظیفه خودش می‌داند که لحظه استقلال را جلوتر ببرد و قابلیت جنین را برای خروج از رحم و ایستادن روی پای خود به ثبوت برساند. بنظر من کل چهارچوب این بحث را نباید پذیرفت. چرا بشریت نمی‌تواند به این پروسه باشکوه و خیره‌کننده، به کل این پدیده حاملگی و تولد، بعنوان شکل کنکرت پیدایش یک انسان جدید نگاه کند و تمام واقعیات این پروسه را در ترکیب با هم بپذیرد. چرا باید فرمول تضاد مادر و جنین، جدال بر سر مرزهای مالکیت طرفین بر سلولهای جفت و رحم و جنین را پذیرفت؟ چرا باید درک انسان از پدیده‌ای چنین بنیادی، ابدی و ازلی بر مقلولاتی جنین دورانی و گذرا، نظیر مالکیت و تنوری لیبرالی فردیت بنا شود؟

میلیون اهالی مملکت همه نوع موضع و برداشتی از مساله پیدا میشود. بعضی کسانی که به خاتمی رای دادند شاید واقعا همفکر او باشند و به او امید داشته باشند. اما این مشخصه حرکت مردم در این انتخابات نبود. حرکت مردم را دو امید و دو نیاز اساسی شکل میدهد. اول، آرزو و خواست نابودی و سرنگونی رژیم. این واقعیت که اکثریت عظیم مردم ایران میخواهند از رژیم اسلامی و حکومت دینی بطور کلی خلاص شوند برای کسی که اندک آشنایی با اوضاع ایران و مردم در ایران داشته باشد قابل تردید نیست. این امید اول مردم است. دوم، مردم در عین حال میخواهند و تلاش میکنند زندگی تحت رژیم اسلامی تا حد ممکن قابل تحمل تر بشود. شاید برای تئوریسین‌های برخی فرقه‌های "انقلابی" مدل قدیم فهم این مساله که چطور کسی میتواند در آن واحد خواهان انقلاب و اصلاحات هر دو باشد سخت باشد. اما این تنها شکل واقعی نگاه کردن به مساله توسط مردمی است که دارند عمرشان، زندگی‌شان، را تحت یک رژیم ارتجاعی و مستبد میگذرانند. مردم میخواهند رژیم اسلامی نابود شود و همان مردم میخواهند رژیم اسلامی تعدیل شود. در محاسبات مردم، خاتمی به طرز چشمگیری در محل تلاقی این دو خواست ظاهر میشود. پلی است که این دو دورنا را به هم وصل میکند. در نظر مردم انتخاب خاتمی گامی بود در هر دو جهت، عاملی برای تعدیل رژیم و واسطه‌ای برای تضعیف رژیم. کسی به خاتمی برای خاتمی رای نداده است. همانطور که کسی به بنی صدر برای بنی صدر رای نداده بود. اینها کسانی از درون خود رژیم بودند که به زعم مردم استعداد خیانت به رژیم و تضعیف آن را داشته‌اند.

قبل از اینکه به اغراق در "روحیه انقلابی" مردم متهم شوم یک نکته را تاکید کنم که فکر میکنم بخصوص به تحرک وسیع مردم در انتخاب خاتمی مربوط میشود. سرنگونی طلبی مردم در مقیاس توده‌ای لزوماً از سر تعلق سیاسی به سوسیالیسم و لیبرالیسم و سکولاریسم و تاسی از این یا آن برنامه و حزب اپوزیسیون نیست. شک نیست که خیلی از مردم نظرات روشن و کنکرتی در مورد نظام آلترناتیو و نوع رژیم سیاسی آتی دارند و به یک جنبش تعریف شده در اپوزیسیون تعلق دارند. اما توده وسیع مردم مطلوبیت و عدم مطلوبیت و ماندگاری و رفتنی بودن یک رژیم سیاسی را با فاکتورهای عام تر و بنیادی تر و به یک معنی بسیار ملموس تری قضاوت میکنند. از نظر مردم جمهوری اسلامی باید سرنگون شود، باید برود، نه فقط از اینرو که رژیمی مستبد، وحشی و سرکوبگر است، بلکه همچنین چون با تعریف و معنای زندگی عادی از دیدگاه مردم ایران در تناقض است. شاید اگر جامعه‌ای، نظیر عربستان سعودی، کلاً در قالب ارتجاع و استبداد اسلامی متولد بشود حکومت مربوطه بتواند دوام و بقایی داشته باشد و یا لاقلاً

مساله مرگ و زندگی بود. انتخاب یک نفر بعنوان رئیس جمهور، برخلاف انتخابات مجلس، یک انتخاب سیاه و سفید برای جناحهاست. یک لیست چند صد نفره در کار نیست که بشود در آن سازهایی کرد و به این یا آن درصد از نفوذ رضایت داد. سوال این بود: ناطق نوری آری یا نه. در ابتدای کار چنین بنظر میرسید که جناح رفسنجانی بالاخره رضایت داده پست رئیس جمهوری را بدهد و در عوض برای رفسنجانی یک موقعیت کلیدی و با نفوذ، شورای تشخیص مصلحت، دست و پا کند و کارش را ادامه بدهد. اما آینده دولت گراها و خط امام سابق، موسوم به جناح چپ، کاملاً زیر سوال بود. وقایع ماههای آخر به اینها نشان داد که هنوز راه دیگری وجود دارد. یک ائتلاف جدید شکل گرفت که از بسیاری جهات جالب توجه است. این ائتلاف دیگر ائتلافی بر سر سیاست اقتصادی، بازار یا دولنگرایی نبود، بر سر رابطه با غرب و آمریکا نبود، بلکه بر سر جلوگیری از یک کاسه شدن قدرت جناح رسالت بود، چیزی که خودشان مبارزه با "انحصار طلبی" اسم گذاشته اند. این ائتلاف جدید "خط امام" سابق را با قربانیان دپوززش، "لیبرالها" و "غربی" ها، زیر یک چتر جمع کرد. وقتی این ائتلاف بوجود آمد، مساله سرنوشت انتخابات دوباره باز شد. این ترکیب دیگر بطور مادی امکان مقابله از بالا و پائین، از درون جلسات و نهادهای و ارگانها و غیره، تا سطح خیابان و موازنه قدرت چاقوکشان و جمعیت های کرایه ای دو طرف، با جناح مقابل را داشت. در بالا، چند هفته قبل از انتخابات رفسنجانی صریحاً علیه تقلب هشدار داد و خامنه ای ناگزیر به عکس العمل و تضمین دادن علنی شد. در پائین، انصار حزب الله با این حقیقت روبرو شدند که چاقوکشی و چماقداری شان میتواند با مقاومت و مقابله به مثل اساتید سابق شان در میان خط امامی ها مواجه بشود. و بالاخره جنب و جوش مردم و جوانان به حمایت خاتمی در روزهای آخر و همینطور در خود رای گیری به جناح رسالت و به خامنه ای نشان داد که تقلب و از صندوق در آوردن ناطق نوری میتواند نتایج انفجار آمیزی ببار بیاورد.

انترناسیونال: در اطلاعیه حزب گفته شده است که "مردم به خاتمی رای دادند، اما خاتمی منتخب هیچکس نیست." "چرا مردم، آنها وسیعاً، در انتخابات شرکت کردند و به خاتمی رای دادند؟"

منصور حکمت: مردم برخلاف دفعات قبل وسیعاً رای دادند چون دریافتند که شرایط یک فرصت استثنایی برای دخالت در سیاست و در سرنوشت رژیم برایشان فراهم کرده است که ممکن است بسادگی و بزودی تکرار نشود. واضح است که در بین شصت

ثریا شهابی: برخی دیگر - بخصوص برخی از فمینیستها - حزب را متهم می کنند که چون جنین را انسان می داند، باید نتیجتاً همچون مذهبیون اسپرم - تازه نه هم اسپرم و هم اول - را هم مقدس بداند و منشا حیات! اینها نتیجه می گیرند که پس بنابراین طبق نگرش برنامه، اساساً باید مخالف هر نوع جلوگیری از بارداری بود.

منصور حکمت: اسپرم، و جسارتاً اول هم، تقدس خاصی ندارد. بحث خیلی روشن بر سر موجود جدیدی است که با ترکیب این دو بوجود آمده و رشد خود را شروع کرده است. اما بحث احترام به حیات انسانی بحثی بیولوژیک نیست. بحثی فلسفی است. یا بهتر بگویم، احترام به حیات بیولوژیک انعکاس احترام فلسفی به حیات است. احترام به پتانسیل و محتوای حیات انسانی. این احترام نشان تعقل بشر است و نه توکل و خرافه مذهبی. اگر حیات انسانی در هر شکل بی حرمت شود، حیات انسانهای کنکرت، انسانهای واقعا موجود، بی ارزش می شود. حیات انسانی تقسیم پذیر و درجه بندی پذیر نیست، ربطی به استقلال و تحرک و سن و شعور و رنگ و جنسیت و ملیت و زمان و مکان و سالم و معلول بودن انسانها ندارد. بحث ما، لااقل بحث من بعنوان نویسنده برنامه حزب، این نیست که ما باید تخمک های بارور شده و سلولهای درحال تقسیم را "مقدس" بدانیم. بحث من اینست که جامعه ای که در آوردن جنین از شکم مادر و بریدن روند زندگی ای که شروع شده را تحمل می کند و بلامانع می داند، و چه بسا روی آن بعنوان راه جلوگیری از گسترش جمعیت، شرط ادامه تحصیل زن، شرط اجتناب از فقر و غیره، حساب هم می کند، ارزشی برای انسانهای سقط شده اش قائل نیست. بی ارزشی جنین انعکاس بی ارزشی ماست و این بی ارزشی را تحکیم می کند. روزی اعقاب ما تمدن ما را مطالعه خواهند کرد و از رسم سقط جنین حیرت خواهند کرد. همانطور که ما از قربانی کردن جوانها در پیشگاه رب النوع های مختلف و سوزاندن "ساحره" ها که در روز خود به همین اندازه برای پاسخگویی به قحطی و خشکسالی و تنگناهای اقتصادی و معنوی جامعه ضروری بنظر می رسیدند، حیرت می کنیم. آنها هم این رسم را نشان توحش ما و بی ارزشی انسان در زمانه ما خواهند دید. و در پاسخ نکته آخر بگذارید بپرسم چه کسی بیشتر برای تکامل و گسترش روشهای جلوگیری دل خواهد سوزاند، آنکه می خواهد از سقط جنین بعنوان یک عمل ناگوار اجتناب شود، یا کسی که به سقط جنین بعنوان یک راه حل بی عیب و قابل قبول دیگر برای بچه دار شدن و کنترل جمعیت نگاه می کند؟

اسکاندیناوی ۱۲ هفته است (در بخشهایی از بلوک شرق سابق هم مهلت تا دوازده هفتگی بود. همینطور در آلمان، اتریش، بلژیک یونان، ایسلند و برخی کشورهای دیگر). ما هم همین را ملاک قرار دادیم. بنظر می رسد اعتراض قابل ذکری علیه این مهلت و به نفع افزایش آن در کشورهای اروپای شمالی در جریان نیست. ظاهراً می شود مهلت را ۱۲ هفته قرار داد، کیسه برنج و سقط جنین زیر زمینی هم نداشت و به یک تعادل سیاسی بین خواست آزادی سقط جنین و حمایت هرچه بیشتر از جنین رسید. چرا کمتر نه، به این دلیل که ما بررسی آماری و تحلیلی ای از عواقب کاهش مهلت به پانزده هفتگی نداریم و در هیچ مباحثه و دیالوگ اجتماعی عملی بودن و کارساز بودن عدد کمتری را نشان نداده ایم. فعلاً ابزار این کار را نداریم. بنابراین به کوچک ترین عددی که یک کشور سرمایه داری واقعا موجود بدست داده است متوسل می شویم. اگر کسی بگوید چرا سیزده هفته و یا بیشتر نه، آنوقت جواب من این خواهد بود: اگر ۱۲ هفته برای جامعه سوئد خوب و عملی است برای برنامه ما هم خوب است. بگذارید آنها که می خواهند مهلت را اضافه کنند استدلالات و انتقادات خود را نه در مقابل برنامه ما، بلکه در مقابل سیستم رایج در اسکاندیناوی بیان کنند. ما هم گوش می دهیم و اگر حقانیتی در این خواست باشد حتماً متوجه خواهیم شد.

در مورد مقطع حیات و مقطع استقلال هویت جنین از مادر طبعاً من فقط می توانم نظر شخصی خودم را بگویم. واضح است که برنامه یک حزب جای چنین اظهار نظرهایی نیست. از نظر بیولوژیک مقطع شروع حیات انسان جدید بنظر من لحظه شروع حاملگی است. یعنی وقتی کلید یک روند جدید بیولوژیکی زده می شود و تقسیم سلولی آغاز می شود. این شروع پیدایش یک انسان جدید و معین است. تحصیلات عالی و دکترای بیولوژی نمی خواهد برای اینکه کسی بفهمد بعد از حاملگی اگر مشکلی پیش نیاید این روند به یک آدم معین در بیرون رحم منتهی می شود. اینکه روزهایی از این زندگی این انسان بدور از چشمان غیر مسلح اقوام در بدن مادرش طی شده چیزی را در مورد نقطه شروع آن عوض نمی کند. این تصور که در یک لحظه در مقطع خاصی روح انسانی در وجود این توده سلولی دمیده شده است دلخواهی تر و مذهبی تر از آنست که بشود پذیرفت. اما همانطور که گفتم بحث ۱۲ هفتگی از نظر من ربطی به این سوال ندارد. هرچا این روند قطع بشود، روند تکامل یک انسان جدید قطع شده است. درست است، اینکه این جنین از چه مقطعی دست و پا و سر و قلب دارد (که بسیار قبل از ۱۲ هفتگی است) بطور طبیعی بر ذهن هر انسانی سنگینی می کند. بنظر من بهمین دلیل گسترش روشهای عکسبرداری کمک می کند مردم پیوستگی رو به عقب آدمی را ببینند

به رژیم متعارف سیاسی در زندگی یکی دو نسل تبدیل شود. اما یک جامعه غیر اسلامی و بشدت سمپاتیک با فرهنگ و روش زندگی اروپایی را نمیتوان به زور وادار به پذیرش حکومت دینی و اسلامی کرد. از نظر مردم، رژیم اسلامی از ابتدا پدیده ای انتقالی و گذرا محسوب میشد که باید دیر یا زود از جلوی شیوه های زندگی متعارف و تاکتونی مردم ایران کنار برود. حکومتهای مستبد میتوانند با به توپ بستن مجلس، کوبیدن کمیونست ها، ممنوع کردن احزاب و اجتماعات و سلب آزادی سیاسی مردم مدتها سر کار بمانند و حتی برای مردم تا مدتها عادی شوند. اما موسیقی و سکس و ورزش و حق معاشرت و خنده و شادی را نمیتوان به توپ بست، نمیتوان محو کرد. میتوان مردم را برای سالها از دخالت در سیاست محروم کرد اما از ادامه زندگی به شیوه خودشان نمیتوان باز داشت. مردم این رژیم را نمیخواهند. برای سقوطش روزشماری میکنند. تصور مردم از جامعه ای که میخواهند اروپایی و غیر مذهبی است.

خاتمی منتخب مردم نیست چون مردم آزادی انتخاب نداشتند. لیستی از چهار مرتجع تسیب بدست مدافع ولایت فقیه و همدست در ۱۸ سال جنایت را جلوی مردم گذاشته اند تا مردم کنار اسم یکی از آنها ضریر بزنند. واضح است در چنین انتخابی این مردم، با این افق، از این لیست به کسی رای میدهند که انتخابش اوضاع رژیم را به هم بزند، از تثبیت بیشتر رژیم جلوگیری کند. به کسی رای میدهند که قیافه اش به آدمیزاد شبیه تر باشد. اگر بناسد مردم آخوندی را برگزینند، به آئی رای میدهند که عمامه اش را عقب تر میگذازد و زیرجامه اش را زود به زودتر عوض میکند. خاتمی همینقدر منتخب مردم است. مردم تشخیص دادند که در این انتخابات خاص، با این تناسب قوای جناحها، گنجی رژیم و دشواری تقلب، و همینطور وجود خاتمی در ترکیب کاندیداها که از کاهش فشار فرهنگی به زنان و به مردم بطور کلی سخن میگفت، فرصتی طلایی برای بهم ریختن اوضاع رژیم بدست آورده اند و از این فرصت سود جستند.

انترناسیونال: آیا این به این معنی است که یک کاندید مکلا و به اصطلاح لیبرال تر، مثلاً از نهضت آزادی، اگر اجازه شرکت می یافت حتی شانس بیشتری از خاتمی میداشت؟

منصور حکمت: بنظر من نه. کاندیدی میتواندست مردم را پای صندوق ها بیاورد که از نظر مردم شانس بقاء داشته باشد. کاندید مربوطه میبایست یکی از خود رژیم و ترجیحاً آخوند باشد. مردم به کسی که تصور کنند روز بعد از پیروزی انتخاباتیش

اجتماعی، و حتی انتخاب رابطه جنسی ایمن را از زن سلب کرده اند، بعد لب پرتگاه این اختیار را به او می دهند که میان پرت شدن و خود را پرت کردن خودش انتخاب کند. براساسی زنی که سقط جنین را "انتخاب" میکند مقدر باید از اینهمه اختیاری که جامعه به او داده است خوشنود و سپاسگزار باشد! به این دلیل اگر از من بپرسند خود را پروچویس معرفی نمی کنم. این یک اسم گذاری ریاکارانه و عوامفریبانه است. من خود را مدافع قانونی شدن سقط جنین تا دوازده هفتگی و مخالف عمل سقط جنین معرفی می کنم.

ثریا شهابی: برنامه خواهان قانونی بودن سقط جنین تا ۱۲ هفتگی است. این حد ۱۲ هفتگی، نحوه و شاخصهای تعیین آن بحثهای زیادی بدنبال داشته است. بعضی ها تصور می کنند که لابد از نظر برنامه تنها از این سن می توان جنین را انسان نامید و باین خاطر است که سقط آن از این سن ببعد - بجز در موارد استثنایی که برنامه به آن اشاره کرده - غیرقانونی می داند. می خواهم بگویم که در مورد سن جنینی که می توان آن را سقط کرد، برداشت های متفاوتی وجود دارد. برخی تصور می کنند تا پیش از این سن چون جنین به اندازه کافی کامل نیست و نمی تواند جدا از بدن مادر زندگی کند، انسان محسوب نمی شود.

منصور حکمت: بحث دوازده هفتگی در برنامه ما ربطی به مقطع شروع حیات یا قابل دوام بودن زندگی جنین در بیرون رحم (که برای برخی مقطع مستقل شدن هویت جنین از مادر محسوب می شود) ندارد. به این نکات بعدا می پردازم. واضح است کسی مثل ما که عمل سقط جنین را فی نفسه غیر انسانی می داند و از قانونیت آن بعنوان یک الزام ناگوار اجتماعی و شر کمتر دفاع می کند، گرایش به این دارد که دوره سقط جنین مجاز هرچه کمتر باشد. از طرف دیگر قانون باید عملا برای زنان راهگشا باشد و فرمالیته نباشد. از نظر پزشکی و جسمی باید فرصت برای تشخیص حاملگی و تصمیم گیری و برنامه ریزی برای عمل وجود داشته باشد. واقعیت اینست که از نظر پزشکی سقط جنین زود تر از موعد معینی غیر عملی و حتی خطرناک است. بنابراین فرجه باید به اندازه کافی وسیع و در عین حال در حد امکان محدود باشد. مینیمم کردن مهلت با فرض شرایط و مقدرات پزشکی و اجتماعی، این صورت مساله برای ماست. در تعیین مهلت سقط جنین مجاز ما تشخیص خود را ملاک نگذاشتیم. بلکه در دنیای بورژوازی موجود به نمونه های انسانی تر و دلسوز تر نگاه کردیم و اعداد خود را از آنها گرفتیم. مهلت در

9

سیستم و هر استدلالی می توان بن بست های اخلاقی و پارادکس های منطقی و توضیح المسائلی قرار دارد و شرایط دردناک و ترازویی را تجسم کرد. من هم می توانم متقابلا بپرسم اگر سقط جنین در جامعه آرماتی "کمپین سراسری سقط جنین" در انگلستان تا روز قبل از زایمان آزاد باشد و اگر زن ۲۸ ساله ای در هفته ۳۱ تصمیم بگیرد که بچه اش را سقط کند و هیچ دکتری حاضر به انجام این عمل نباشد، اینها چکار می کنند، دکتر را "مجبور می کنند" علیرغم اینکه این عمل را ضد انسانی و جنایتکارانه می داند سقط جنین را انجام بدهد؟ مساله سقط جنین یک مساله ماکرو و عمومی و اجتماعی است و باید پاسخ ماکرو بگیرد. اگر پاسخ عمومی و بنیادی یک جنبش درست و انسانی و راهگشا باشد، موارد ویژه را می شود در متن این پاسخ انسانی جواب داد. اما یک پاسخ غیر انسانی با هیچ مثل و متلی از این یا آن مورد ویژه مشروعیت پیدا نمی کند.

بهرحال پاسخ من به معضل تین ایچر سوسیالیست حمله اینست: اولاً، ما حرفی از غیر قانونی شدن سقط جنین در سوسیالیسم نکرده ایم. ما از بی نیاز شدن جامعه از این عمل صحبت کرده ایم. در نتیجه فکر نمی کنم در سوسیالیسم (بویره در سوسیالیسم) دختر دوازده ساله را به زایمان یا هر کار دیگری "مجبور" کنند. ثانیاً، پاسخ واقعی را باید در بهبود و گسترش روشهای جلوگیری، آموزش جنسی، افزایش حقوق کودک و ارتقاء حرمت او، مبارزه با اخلاقیات عقب مانده و تعصبات جاهلانه مخالف با دانش جنسی همگانی و کنترل آزادانه افراد بر روابط جنسی خویش، و نظیر اینها جستجو کرد. باید کاری کرد که نه فقط تین ایچرها، بلکه هرکس که نمیخواهد حامله شود، بتواند حامله نشود. آیا این از نظر فنی و علمی مقدور است؟ بنظر من تردید نیست. ابداع و بهبود روشهای جلوگیری در جامعه زن - ستیز معاصر آنطور که باید مورد توجه نیست. اگر یک ده هزارم بودجه تحقیقاتی ای که به گسترش تکنولوژی جنگی و جاسوسی اختصاص داده می شود، صرف این مساله می شد تاجا بل راهش را پیدا کرده بودند. باز برمی گردیم به جای اول: آیا از این بین بردن جنین در شکم مادر کار ناگواری هست یا خیر. آیا صدایی از درون منتقد ما به او می گوید "کاش مجبور به این کار نباشیم"، یا خیر؟ اگر آری، آنوقت تلاش برای ایجاد جامعه ای که انسانها در آن ناگزیر به سقط جنین نباشند تنها راه انسانی و شرافتمندانه به جلو است. اما کسی که سقط جنین را با عمل لوزه از یک نوع می داند و قادر به درک عمق مساله و تلخی و بن بست اخلاقی آن برای انسانهای بیشمار و نسلهای متعدد نیست، طبعاً با این تلاش بیگانه است.

ثریا شهابی: برنامه حزب در تقابل دو قطب پروچویس و "پرولائیف" کجا قرار

فزاری یا سربه نیست میشود رای نمیدادند. نتیجه انتخابات رژیم شاهی بود به ورود کاملاً حسابگرانه مردم به یک روند فعال تضعیف و سرنگونی رژیم.

انترناسیونال: فرمولبندی های مختلفی در نشریات اپوزیسیون از این انتخابات بدست داده شده. مثلاً اینکه این انتخابات رای "نه" به رژیم بود، یا گواه انتخاب "راه مسالمت آمیز" برای تغییر رژیم توسط مردم بود، یا "پیروزی ایران گرای" بود. این فرمولبندی ها را چگونه ارزیابی میکنید؟

منصور حکمت: نفس اینکه کسی بگوید "این رای نه به رژیم بود" اشکالی ندارد، مشکل اینجاست برخی میخواهند از این فرمول این را در بیاورند که گویا خاتمی و نظرات و سیاستهای او علیه رژیم اسلامی و واقعیت های تاکتونی آن قرار گرفته اند، و گویا این خود خاتمی و مواضع اوست که "نه به رژیم" است. اینطور نیست. خاتمی سخنگوی یکی از جناحهای خود این رژیم و مدافع ارکان و موجودیت و تاریخ این رژیم است. یکی از مهره های خود رژیم است و کوچکترین قصد "نه گفتن" به رژیم اسلامی را ندارد و چنین وعده ای هم به کسی نداده است. مردم هم چنین تصویری از او ندارند. بحث پیروزی "راه مسالمت آمیز" هم نمونه دیگری از توهم سازی نسبت به رژیم اسلامی و تبلیغ سیاست سازش با آن است. کاش راه مسالمت آمیزی وجود داشت که در یک آینده به اندازه کافی نزدیک جمهوری اسلامی به زیر کشیده میشد، سران و کارگزاران آن دستگیر و به جرم جنایت علیه بشریت به دادگاههای مردم سپرده میشدند، ارگانهای منتخب مردم تشکیل میشدند و امور جامعه را بدست میگرفتند، حکومت مذهبی را ملغی میکردند، برابری زن و مرد را اعلام میکردند و غیره. اما کسی که انتخاب خاتمی را پیروزی راه مسالمت آمیز به تغییر رژیم میخواند منظورش قاعدتا این تغییر نیست. جماعتی میخواهند جمهوری اسلامی روزنه ای برای ابراز وجود آنها باز کند تا بتوانند با آن کنار بیایند و با انتخاب خاتمی به این امیدوار شده اند. "پیروزی ایران گرای"؟ اظهار نظر راجع به این یکی احتیاج به یک بررسی تطبیقی نظرات خاتمی با عمو نوروز دارد که وقت بیشتری را میطلبد. این فرمولبندی ها مجموعاً فضای حاکم به اپوزیسیون ملی و جمهوریخواه رژیم را توصیف میکنند، آمادگی برای آویختن به کوچکترین وعده اصلاح و تعدیل در رژیم برای به سازش رسیدن با آن، بار اولشان هم نیست.

انترناسیونال: شرکت مردم و انتخاب خاتمی بحثهایی را هم در مورد درستی و

مهم تر بی ثبات و تضعیف کنند.

انترناسیونال: پس مردم اشتباه نکردند.

منصور حکمت: خیر مردم اشتباه نکردند. اما آن سازمان اپوزیسیون که فراخوان شرکت در انتخابات داده باشد اشتباه که سهل است، مردم را فریب داده است. اقدام مردم یک آکسیون مشخص است با نتایج عملی خاص. اما موضع یک حزب اپوزیسیون یک عمل و تبیین سیاسی با استنتاجاتی اصولی و نظری است. شرکت مردم برای کور کردن برنامه ناطق نوری و چوب لای چرخ رژیم گذاشتن سند مشروعیت رژیم یا انتخابات رئیس جمهوری آن نیست، اما فراخوان یک حزب سیاسی به "شرکت" در انتخابات، آتمم انتخاباتی که خودش بعنوان کاندید اجازه "شرکت" در آن ندارد، فراخوانی برای برسیمت شناسی مشروعیت رژیم است. بین اینها فرق اساسی هست.

انترناسیونال: آیا واقعا انتخاب خاتمی به تعدیل یا تضعیف رژیم منجر خواهد شد؟ نتایج این واقعه در سیر تکوین رژیم چه خواهد بود؟ بنی صدر میگوید همان بلای که سر او آوردند سر خاتمی هم خواهد آمد.

منصور حکمت: اپوزیسیون ملی و جمهوری خواه در وجود خاتمی یک ناجی جدید برای ملت یافته است. تکرار ماجرای "پرزیدنت" رفسنجانی و "اسلام میانه رو". اینکه خود خاتمی چه میخواهد و چه خواهد کرد تعیین کننده نیست. مساله اینست که مردم زیر لوای این اتفاق جدید با رژیم چه خواهند کرد. هر تعدیلی به رژیم تحمیل شود حاصل تحرکی خواهد بود که مردم یافته اند. خاتمی قرار نیست کار خاصی بکند. مردم با این واقعه موقعیت مناسب تری برای اعمال فشار به رژیم و عقب راندن آن ایجاد کرده اند. منتها این شروع روندی است که پایان آن از اکنون معلوم نیست. کسانی که فکر میکنند بدنبال این انتخابات رژیم اصلاحاتی را بخود خواهد پذیرفت و بصورت یک رژیم اسلامی معتدل با اسلامی نامزاحم و "تهادی شده" بعنوان دولت متعارف در ایران به حیات خود ادامه خواهد داد، حقایق مهمی را هم در مورد ماهیت جمهوری اسلامی و هم در مورد دینامیسیم حرکت مردم از یاد میبرند. مردم ایران رژیم اسلامی، حال با هر اسلامی، نمیخواهند. هر درجه عقب نشینی و تعدیل رژیم، به معنای افزایش امکانات و حرارت مردم در مبارزه برای سرنگونی رژیم خواهد بود. مردم آنجا که آخوندهای معتدل و ملیون

نادرستی سیاست تحریم انتخابات به میان کشیده است. بنظر میرسد مدافعان تحریم با مشاهده شرکت مردم و زیر فشار گروههای طرفدار شرکت در انتخابات مجبور به عقب نشینی شده اند. بعضی میگویند سیاست تحریم اشتباه بوده و بعضی معتقدند این مردم بودند که اشتباه کردند. حزب در مورد تحریم و شرکت نظری از پیش ابراز نکرد. چرا؟ و کلا در مورد بحث امروز بر سر تحریم چه فکر میکنید؟

منصور حکمت: سازمانی که فراخوان شرکت در انتخابات رژیم را میدهد، دارد نه فقط مشروعیت انتخابات بلکه مشروعیت رژیم و پستی که به رای گذاشته شده است را اعلام میکند. تکلیف چنین سازمانی بنظر من معلوم است و بحث بیشتری احتیاج ندارد. این یک سازمان ارتجاعی است. اما موضع تحریم انتخابات هم صحیح نیست. چون حتی سیاست تحریم نیز، اگر چه مشروعیت انتخابات را رد میکند، تلویحا به مشروعیت ساختارها و کلیت رژیم سیاسی صحنه میگذارد. در قبال رژیمی نظیر جمهوری اسلامی سیاست تحریم هم توهم زاست. بگذارید مثال بزنم، اگر فردا اعلام کنند که پست مرجع شیعیان جهان، یا سر شکنجه گر زندان اوین، یا فرماندار حکومت نظامی فلان شهر انتخابی است، آیا ما باید فراخوان تحریم بدهیم؟ اینگونه انتخاباتها مادون تحریم اند. نیرویی که قصد سرنگونی کل یک رژیم سیاسی را دارد، نیرویی که در جنگ با یک رژیم بسر میرود، انتخابات مراجع آن رژیم را نه تحریم، بلکه افشاء میکند. از اینروست که حزب ما هیچگاه خود را اسیر بحث جعلی تحریم یا شرکت نکرده است.

در مورد بحث امروز و عقب نشینی مدافعان تحریم باید بگویم که اگرچه موضع تحریم به دلیلی که گفته شد موضع مریوطی نیست، طرفداران تحریم نباید با دیدن شرکت مردم در انتخابات دودل شوند یا به موضع دفاعی بیفتند. تحریمگران کسانی هستند که بهرحال ولو با بیانی ناکافی مشروعیت رژیم را زیر سوال برده اند. کسانی هستند که خواسته اند حقایق را در مورد رژیم بیان کنند. مردم هم دقیقا از همین موضع و با علم به همین حقایق در انتخابات شرکت کرده اند. وظیفه یک حزب سیاسی اپوزیسیون در شرایط امروز ایران این نیست که تکلیف روز انتخابات مردم را روشن کند و برنامه صبح و عصر آنها را برایشان بچیند. وظیفه یک اپوزیسیون انقلابی در درجه اول اینست که حقیقت سیاسی و اجتماعی اتفاقی که دارد رخ میدهد را برای مردم روشن کند. همه ما فراترند جمهوری اسلامی را تحریم کردیم با علم به اینکه مردم با تلقی ای که آن روز داشتند وسیعا در آن شرکت خواهند کرد. همانطور که گفته در این مورد اخیر مردم ایران در یک "انتخابات" شرکت نکردند، در یک زورآزمایی تاکتیکی با رژیم شرکت کردند تا آن را تعدیل و از آن

می گیرد و کلا ارزیابی ات از این قطب بندی چیست؟

منصور حکمت: تصور نسبتا رایجی که بخصوص در میان محافل تازه فمینیست ایرانی در خارج کشور هست اینست که گویا پروچویس ها مدافعان عمل سقط جنین و پروولایف ها مخالفان آن هستند. اینطور نیست. بحث بر سر قانونی بودن یا نبودن سقط جنین است و نه خوب و بد بودن این عمل. پروچویس ها مدافعان قانونی بودن سقط جنین هستند در عین اینکه خیلی از آنها با نفس عمل سقط جنین مخالفند. موضع حزب کمونیست کارگری هم دفاع از قانونی بودن سقط جنین است. از نظر حقوقی آنچه در برنامه حزب آمده آرزو و هدف ماگزیسم جنبش پروچویس در کشوری مانند آمریکا است که تا بیست سال دیگر هم شانس دستیابی به آن را ندارند و در بسیاری از کشورهای اروپایی نیز هنوز متحقق نشده است. در برنامه ما سقط جنین تا دوازده هفتگی آزاد و قانونی است. انتخاب تمام با خود زن است و نه هیچکس دیگر و زن نیازی به ارائه توجیه و استدلال به هیچ مرجع پزشکی و اداری ندارد. سقط جنین رایگان است و باید در کلینیکهای مجهز انجام بشود. تحقق چنین خواستی حتی در میخله جنبش فمینیستی آمریکا هم نمی گنجد. از نظر حقوقی یک ناظر خارجی در اروپا و آمریکا برنامه حزب کمونیست کارگری را بعنوان یک سند پروچویس دسته بندی می کند چون خواهان آزادی سقط جنین است.

منتها خود این اسم گذاری پرو چویس (طرفدار انتخاب) و پروولایف (طرفدار حیات) گمراه کننده و تبلیغاتی است. در آمریکا که بستر اصلی این قطب بندی است، بخش پر سر و صدا و میلیتانت جنبش پروولایف را گروههای راست و محافظه کار و مذهبی تشکیل می دهند که در واقع کوچکترین احترامی برای حیات قائل نیستند. اینها مدافعان مجازات اعدام و تسری دادن آن به نوجوانان اند. مدافعان همیشگی سیاست های میلیتاریستی آمریکا هستند. اساسا مرتجع، نژاد پرست و خارجی ستیز و دشمن فقرا هستند. زیر دست اینها مردم آمریکا همواره از فقر و بیماری تلف شده اند و می شوند. در آنطرف سمبل و بستر اصلی جنبش پروچویس، طرفدار انتخاب، حزب دموکرات آمریکا و امثال کلینتون هستند که همین چندی پیش یک حمله بیشرمانه وسیع به مداران مجرد را سازمان داده و ۴ میلیون کودک آمریکایی را به خانه بدوشی و سوء تغذیه و زندگی زیر خط فقر محکوم کرده اند. مسخره است وقتی اجازه سقط جنین را حق انتخاب نام می گذارند. این آخرین انتخاب هر آدمی است. اینها قبلا انتخاب رفاه، انتخاب برابری اجتماعی و حرفه ای زن، انتخاب اشتغال و ادامه تحصیل، انتخاب امنیت اقتصادی و حرمت

مسالمت جو دوست دارند توقف نخواهند کرد. این یک فاکتور اصلی در اوضاع سیاسی ایران است، هر سازش رژیم با مردم پیش درآمد ناسازگاری بیشتر مردم با رژیم است. دوم، جناحهای مختلف رژیم، علیرغم هر اختلافی که بر سر سیاست اقتصادی و فرهنگی و غیره با هم دارند، در نفس "حفظ نظام" عمیقا با هم متحدند. ولایت فقیه سیستمی است که این جماعت برای حفظ نظام در شرایط تعدد جناحها ابداع کرده اند. وظیفه فقیه در این سیستم اینست که مانع ایجاد تناسب قوا و فضایی در میان جناحها شود که کل نظام را به خطر بیاندازد. این انتخابات پایان کار جناحها نیست. پایان جدلها و وحدتهای آنها نیست. در هر مرحله حس کنند مناسبات و تخاصمات میان جناحها مردم را دارد به سرنگونی کل رژیم نزدیک میکند، اختلافات تابع حرکت یکپارچه اینها علیه مردم خواهد شد. نه فقط میدانند شرکت هر جناح در قدرت سیاسی منوط به بقاء "جمهوری اسلامی" در ایران است، بلکه بعد از دو دهه جنایت همگی میدانند که در صورت سرنگونی رژیم تک تک شان، از هر جناح، به محاکمه کشیده میشوند. کجا میتوانند فرار کنند؟ این رژیم در مقابل روند "تعدیل" از خود دفاع خواهد کرد. هر جناح فکر میکند که حد موازنه طلایی میان خشونت و مسالمت با مردم را او میدانند و میتواند جامعه را روی آن نقطه در حال بالانس نگاه دارد. ولی چنین حد طلایی ای وجود ندارد. حرکت مردم علیه رژیم رو به تشدید خواهد گذاشت و تصویر امروز ناگزیر عوض خواهد شد. مهم اینست که مردم در طی این مسیر این قدرت را پیدا کنند که گام بگام عکس العملهای بعدی رژیم را در هم بشکنند و خنثی کنند.

شرایط امروز با شرایط دوره بنی صدر از بسیاری جهات فرق میکند. بنی صدر اپورتونیست منفرد و ابن الوقتی بود که خود را به خمینی و جریان اسلامی انداخته بود. نماینده جناح و جنبش و تمایل تعریف شده ای در رژیم یا در جامعه نبود، کاندید اصلی خود رژیم و خود خمینی بود و از قبل خود آنها و با تقلب و فشار خط رسمی انتخاب شده بود. این آدم از بخت بد در یک دوره تعیین کننده در ایران، وقتی حرکت نهایی و اجتناب ناپذیر رژیم اسلامی در سرکوب خونین مردم انقلابی آغاز شد، ساکن باشگاه افسران بود. خاتمی نماینده و امید یک جناح خود رژیم است. توازن قوای جناحها امروز چیز دیگری است. مردم همان مردم نیستند و همان موضع را نسبت به رژیم ندارند. خمینی و اتوریتته پلامتازعی بالای سر رژیم نیست. سیر رویدادها هم همان نخواهد بود. فرمول بنی صدر هم نوعی دیگر از ناجی تراشی در درون خود رژیم و توهم سازی نسبت به یک جناح آن است.

آن را در آمریکا به این زودی ها عملی نمی دانند. اگر چه سابق تازه فمینیست مهاجر ایرانی با این خواست مساله دارد، مطمئن باشید از سر فمینیسمش نیست. اگر کسی این نقد را در یک جلسه علنی جلوی من بگذارد از او خواهم خواست خلاصه و صریح و بدون طفره رفتن جواب دو سوال را بدهد: اول اینکه نظر خودش راجع به نفس عمل سقط جنین چیست و آیا این عمل را اصولا عمل ناگوار و تلخی می داند یا خیر هیچ مشکل معنوی و اصولی و وجدانی ای با سقط جنین ندارد. بنظر من کسی که در یک جلسه علنی بلند بشود و عمل سقط جنین را امر پیش پا افتاده ای تصویر کند که مردم بیهوده در مقابل آن تردید می کنند و دو دل می شوند، تا چه رسد به اینکه این عمل را نشان تعالی زن در جامعه و مایه مباهات بشمارد، جوابش را از سالن خواهد گرفت. این نوع لاقیدی و برخورد سرسری و سطحی به مساله اخلاقی بزرگی که سقط جنین جلوی همه، چه مدافعین قانونی شدنش و چه مخالفین آن، می گذارد خود را در هر جمعی بیرون جلسه سکت خودش بسادگی افشاء می کند. ثانيا، از او خواهم خواست ایرادش به بند برنامه ما که خواستار سقط جنین قانونی رایگان به انتخاب زن تا دوازده هفتگی است را روشن و بدون هیاهو بگوید.

ثریا شهابی: در مورد آینده حق سقط جنین در سوسیالیسم و بطور کلی یک جامعه با موازین انسانی، می گویند آدمیم و علیرغم همه آموزشها و حمایت ها و غیره، تین ایجری ۱۲-۱۳ ساله حامله شد، آیا شما مجبورش می کنید بچه را نگه دارد در حالی که خودش بچه است؟

منصور حکمت: این نوع سوالات از نوع سوالات و استفتانات مچ گیرانه سنت اسلامی است، (اگر زلزله آمد و...)، مثال دختر ۱۲ ساله را در توجیه سقط جنین به میان کشیدن استدلال ضعیفی است، چون سقط جنین پدیده وسیعتری از معضل حاملگی دختران دوازده ساله است و منطوقش را از اینجا نگرفته است. در انگلستان امروز با همه مصائب اجتماعی و بی حقوقی و بی امکاناتی کودک، مطابق آمار خود کمپین سراسری سقط جنین که ممانعت از کاهش مهلت سقط جنین از ۲۴ هفتگی به ۱۸ هفتگی را جزو افتخارات خودش می شمارد، از کل ۱۶۰ هزار مورد سقط جنین در سال ۹۲ تنها سه هزار مورد مربوط به جوانان زیر ۱۶ سال بوده است. یعنی کمتر از ۲ درصد. از خود این لیست هم فکر نمی کنم آمار ۱۲ ساله ها از یک درصد بیشتر باشد. ۱۶۰ هزار سقط جنین را نمی توان با معضل حاملگی ناخواسته برای دختران دوازده ساله توجیه کرد. در مقابل هر

است که همپای همین تمدن اروپایی جلو آمده باشد.

سقط چنین هم عینا همینطور است. ما سقط چنین را کار درستی نمی دانیم. دوست داریم جامعه ای وجود داشته باشد که در آن اصلا این مساله پیش نیاید. کار مردم اصلا به اینجا نکشد و چنین انتخابی اصلا مورد پیدا نکند. آیا این خواست عجیبی است؟ خیر. این خواست اکثریت عظیم مردم و قبل از همه خواست هرکسی است، چه زن و چه مرد، که درد ناشی از سقط چنین را در زندگی مستقیم خود حس کرده باشد. من سراغ ندارم کسی یا جنبشی را که نفس عمل سقط چنین را بعنوان یک عمل تعالی بخش انسانی تقدیس کند. بی احساسی و بی تفاوتی عاطفی نسبت به این مساله در محافل بنیادگرا در جنبش فمینیستی وجود دارد. اما این بیشتر حاصل تربیت سیاسی سکتاریستی و تعصبات ایدئولوژیکی و فرقه ای اینهاست تا رجعتی به احساس واقعی شان بعنوان انسان.

اما به صرف خواست و آرزوی ما واقعیت بیرونی محو نمی شود. حاملگی ناخواسته و پشیمانی از حاملگی های خواسته وجود دارد، تنگناهای مالی و فرهنگی و سیاسی وجود دارد، فشار روی زن بی نهایت وجود دارد و لاجرم برای عده زیادی سقط چنین بصورت تنها راه خروج از یک بن بست ظاهر می شود. سقط چنین یک واقعیت دنیای امروز است و جامعه نمی تواند برای آن شانه بالا بباندازد، نمی تواند چشمش را بروی آن ببندد. باید موازین این عمل را، که مستقل از اراده هر دولت و حزب و جنبش سیاسی، بهر حال وجود دارد روشن کرد. ممنوعیت سقط چنین تنبیه قربانیان سیستم اجتماعی موجود است. این نمی تواند موضع ما باشد.

برنامه ما اعلام می کند که عمل سقط چنین را نادرست و نافی اصول انسانی خود می داند. اما چه برای حمایت از قربانیان تنگناهای اقتصادی و جهالت فرهنگی در جامعه موجود و چه برای مبارزه با زمینه های این عمل معتقد است که سقط چنین باید قانونی باشد. راستش اکثر فعالین جنبش "پروچویس" و گردانندگان و پزشکان کلینیکهای سقط چنین و قانونگذاران پروچویس هیات حاکمه آمریکا هم همین موضع را دارند و در پاسخ این سوال همین را خواهند گفت: سقط چنین عمل درستی نیست، اما باید قانونی باشد. تفاوتی اگر هست صراحت ما در بیان انسانی نبودن نفس عمل سقط چنین است. برای بنیاد گرایان در جنبش فمینیستی این نقد ظاهرا سنگین است. از نظر سیاسی برنامه حزب کمونیست کارگری خواهان قانونی شدن سقط چنین تا دوازده هفتگی، مجانی بودن آن، منوط بودن آن به صرف تصمیم زن و انجام آن در کلینیکهای تخصصی است. جنبش پروچویس در آمریکا به این مطالبات بعنوان آرزوهای حداکثر خود نگاه می کند و تحقق

11

ستون اول

* اوضاع ترکیه بحرانی است. مردم در یک منگنه ارتجاعی گرفتار آمده اند. در اوضاعی که در آن "دمکراسی و انتخابات" محمل عروج ارتجاع اسلامی باشد و "سکولاریسم" پرچم ارتش و حکومت پلیسی، فرجه چندان برای مردم باقی نماند. شرایط ترکیه گواه اینست که ارتجاع ارتجاع میزاید. حکومتهای سرکوبگر نظامی و پلیسی و دهها سال سلطه ناسیونالیسم جامعه ترکیه را در برابر ارتجاع اسلامی بشدت آسیب پذیر ساخته است. از سوی دیگر دورنمای رشد جریانات مذهبی و گسترش نفوذ مذهب در حکومت، ارتش را بعنوان حافظ و ناجی دولت غیر مذهبی به اذهان حفته میکند. این دور باطل را فقط کارگر و سوسیالیسم کارگری در ترکیه میتواند بشکند.

* هجوم عظیم ارتش ترکیه به کردستان عراق، یکبار دیگر اهمیت تعیین تکلیف حقوقی و کشوری کردستان عراق را به هر کس که داعیه دفاع از هستی و حقوق مردم کردستان را دارد، تاکید میکند. با رژیم ترکیه در شمال و رژیم عراق در جنوب، تنها یک راه واقعی برای تامین حق حیات و حقوق بشر برای مردم کردستان باقی است و آن برسمیت شناخته شدن کردستان بعنوان یک کشور مستقل و برخوردار شدن آن از پوشش قوانین بین المللی است. این سوال را باید به رای آزاد مردم کردستان عراق گذاشت. سرنوشت مردم کردستان عراق، افشاگر ورشکستگی سیاسی دنیای دمکراسی و تفنگچی هایی است که غرب دمکرات بعنوان "دولت محلی" به مردم کردستان تحمیل کرده است.

اولین بار در خرداد ۱۳۷۶، ژوئن ۱۹۹۷، در شماره ۲۴ انترناسیونال نشریه حزب کمونیست کارگری ایران منتشر شد.

انترناسیونال: سیاست غرب و مساله اختلاف میان آمریکا و اروپا بر سر شیوه برخورد به رژیم اسلامی چه تاثیری از این انتخابات خواهد پذیرفت؟

منصور حکمت: اختلاف اروپا و آمریکا بنظر من استراتژیکی نیست. هر دو نهایتا خواهان جایگزینی رژیم اسلامی با یک رژیم متعارف تر غیر اسلامی هستند. اما از نظر تاکتیکی تا امروز اختلاف جدی ای داشته اند. اروپا در مقابل جنبش اسلامی، در مقابل مهاجرت از کشورهای مسلمان نشین و همینطور تروریسم اسلامی ضربه پذیرتر است و لاجرم همواره دنبال فرمولهایی میگردد که سیر جایگزینی رژیم اسلامی بدون دست انداز، بدون تشنج و خصومت طی شود. حدت یافتن مناسبات برای اروپا معنی عملی فوری دارد. اما آمریکا از آنسوی آتلانتیک دست بازتری برای اتخاذ روش های مواجهه گرانه تر و تندتر دارد. بخصوص وقتی سیاست داخلی دولت آمریکا چنین اقتضا کند. انتخاب خاتمی به آمریکا و اروپا هر دو امکان داده است که مستقل از تبلیغات و الفاظشان، یکبار دیگر سیاست صبر و مدارا با رژیم ایران و تلاش برای تقویت جناح رفسنجانی - خاتمی را در دستور بگذارند. اندرزه های هر دو به خاتمی، مبنی بر اینکه سنجیده و آهسته عمل کند، فورا جناح رسالت را دفع نکند و غیره، گواه این مساله است.

اولین بار در خرداد ۱۳۷۶، ژوئن ۱۹۹۷، در شماره ۲۴ انترناسیونال نشریه حزب کمونیست کارگری ایران منتشر شد.

اختلاف بر سر حقوق انکار ناپذیر کودک و مساله اختناق و زن ستیزی در خانواده های اسلام زده، یک اختلاف واقعی میان ما و اینهاست که باید بسیار شمرده و مستدل تعریف و تاکید شود. این اختلافی عمیق و بسیار مهم است که پائین تر به آن میرسیم. اما هیستری این اطلاعاتیه ها از سر اختلاف نظر تنوریک این جریان بر سر این مساله نیست، بلکه ناشی از این واقعیت است که این دوستان فهمیده اند که درست مانند حمایتشان از اخراج افغانی ها از ایران (قبل از سقوط شوروی و غسل تعمید دموکراتیک این دوستان و وقتی اردوگاه عزیزشان با مسلمین افغان در جنگ بود و لذا دموکراسی هنوز برای افغانها جایز نبود) یکبار دیگر در ملاء عام خراب کرده اند و افتضاح بالا آورده اند. این داد و هوار و هیستری بابت جلسه ای است که فراخوان دادند تا پاسخ کمونیست ها را بدهند و توجه وسیع افکار عمومی به نظرات کمپین و سخنان اسرین محمدی را خنثی کنند. اما همانطور که از اطلاعاتیه شان بر میاید، خودشان هم ظاهرا انتظار این استقبال وسیع مسلمین و صد البته "بنیادگرایان" و غریو تکبیرها و صلوات ها در صف حامیان شان را نداشته اند. حال چند روزی چرتکه انداخته اند و فهمیده اند زیان کرده اند. قرار نبود اینچنین اسلامی بنظر بیابند. قرار نبود "مرزهایشان" اینچنین با جماعت اسلامی "بهم بریزد"، این اسلام پناهی شاید برای تشکیلات خارج کشور یک "حزب برادر" در کشوری که اسلام در میان بافت مهاجرین آن نفوذ دارد مفید باشد (که باز هم جای تردید است)، ولی برای سازمانی که با مهاجرین از ایران آمده شهری تر و عمیقا ضد مذهبی و بقول اینها "فکلی" سر و کار دارد، این یک لکه ننگ و یک افتضاح سیاسی بزرگ به حساب میاید. سازمانی که بخواهد که دوباره اسلام و جنبش اسلامی را به خوب و بد و میانه رو و بنیادگرا، سمی و خوراک، و خلقی و ضد خلقی تقسیم کند، آنهم سازمانی که همه میدانند تخم و ترکه همان جنبش اجتماعی و سنت سیاسی است که حزب توده و اکثریت پیرو خط امام را تحویل جامعه داده است، آشکارا حکم ورشکستگی سیاسی خود را صادر کرده است. این "حجاب - گیت" و "اسلام - گیت" این حضرات است. خودشان این را فهمیده اند و میخواهند خرابکاری خود را با هیاهو و جار و جنجال ماستمالی کنند، میخواهند حمایت معذب کننده مسلمین از مواضع و افکارشان را به گردن "چپ روی" و "بنیادگرایی" ضد اسلامی ما بباندازند. اگر حزب کمونیست کارگری رضاخانی و پل پوتی نباشد، مسلمین بنیادگرا حق بجانب نمیشوند و پشت دموکراسی سپر نمیگیرند و لاجرم مرزشان با راه کارگر و نشریه زنان سوئدی مخالف بنیادگرایی بهم نمیریزد! استدلالی رندانه و البته بی خاصیت.

بگذارید به گره گاههای این بحث یک به یک بپردازیم.

مصاحبه با نشریه همبستگی در باره سقط جنین

ثریا شهابی: پیش از صحبت در مورد نکات گرهی بحث سقط جنین، مثل دفاع از "حق انتخاب"، "حق زن بر بدنش"، "دفاع از حق حیات" و سرانجام این مطالبه در یک جامعه آزاد و انسانی، می خواهم ابتدا نظرت را در مورد یک نکته بدانم. مخالفت برنامه با نفس این عمل از یک طرف و خواهان قانونی بودن آن را چطور توضیح می دهی؟ می گویند برنامه چون سقط جنین را گواه از خود بیگانگی بشر می داند، باید نتیجتاً مخالف قانونی بودن سقط جنین باشد و موافقت برنامه باصطلاح تاکتیک است. نظرت در این مورد چی است؟

منصور حکمت: این روش برخورد در برنامه ما نه منحصر به بند سقط جنین است و نه راستش روشی منحصر به ماست. بسیاری از روابط و مسائل اجتماعی هستند که همه ما در عین اینکه آرزوی محوشان را داریم آن را بعنوان یک واقعیت عینی و داده جامعه کنونی به رسمیت می شناسیم و سعی می کنیم آثار ناگوار آنها را بر زندگی خود و همه مردم کاهش بدهیم. روش برخورد برنامه به کار مزدی عیناً همین است. ما خواهان حذف کار مزدی هستیم، دنیایی که در آن یکی برای امرار معاش مجبور است قدرت جسمی اش را به دیگری کرایه بدهد برای بشریت عار می دانیم. کار مزدی هم مانند سقط جنین گواه از خود بیگانگی بشر است. اما بخش زیادی از برنامه معطوف به قانون گذاری در مورد شرایط و مقررات کار مزدی در این جامعه است. مقوله دولت همینطور، مقوله مذهب همینطور. در همان بخش دوم برنامه ما خواهان آزادی مصرف برخی مواد مخدر و حتی تأمین دولتی آن برای معتادین شده ایم و این را شرط از بین بردن اعتیاد می دانیم. ما خواهان رفع ممنوعیت از تن فروشی و حمایت قانون از تن فروشان شده ایم و این را یک شرط از بین بردن فحشاء می دانیم. جواب مصائب جامعه سرمایه داری غیرقانونی کردن آنها و تنبیه قربانیان آن نیست. این فقط حرف ما کمونیستها نیست، حرف هر کسی

اسلام، حقوق کودک و حجاب گیت راه کارگر

اخیراً در استکهلم دو اطلاعیه با یک روح، یک مضمون و چه بسا حتی از یک قلم، با لحنی بسیار خصمانه علیه کمپین دفاع از حقوق زنان ایران و کمیته سوئد حزب کمونیست کارگری منتشر شده است که پاسخی جدی را طلب میکنند. اعلامیه اول امضای "تحریریه نشریه سوئدی (؟) زنان و بنیادگرایی" را برخورد دارد و اعلامیه دوم مستقیماً به امضای خود سازمان راه کارگر است.

موضوعی که خشم این دوستان را برانگیخته است ظاهراً دفاع ما از خواست ممنوعیت حجاب اسلامی برای کودکان است. میگویند این "نهی آزادی پوشش برای مسلمانان" است، این "نهی حقوق دموکراتیک اقلیتها" است. میگویند این خواست "رضاخانی" و "پول پوتی" و "فاشیستی" و "راسیستی" است، ما را افشاء میکنند که میخواهیم پای "دولت و قانون و پاسبان" را وسط بکشیم، میگویند میخواهیم حجاب را به زور از سر زنان برداریم، میگویند مردم را به "امت اسلام و دشمنان آن" تقسیم کرده ایم و قصد براه انداختن "جنگ صلیبی" داریم. و اینها تازه حرفهای بهترشان است. چیزهای بیشتری هم میگویند که در هر جامعه ای که حرمت و حیثیت همه مردم محفوظ باشد و "اقلیتها" به امان سنن و فرهنگ اسلامی و شرقی "خودشان" رها نشده باشند، سر و کار گوینده را به جرم هتک حرمت و افترا با "دولت و قانون و پاسبان" میاندازد.

12

حقوق کودک و حجاب اسلامی

ما صحبتی از "چادر کشیدن از سر زنان" آنهم توسط "پاسبانها" نکرده ایم. برنامه حزب کمونیست کارگری صریحاً از آزادی پوشش دفاع میکند. اما برنامه ما همچنین خواهان مصون بودن کودکان از دست اندازی مذهب و فرقه های مذهبی است و بعلاوه "ممانعت از برخورداری کودکان از حقوق مدنی و اجتماعی خویش نظیر آموزش و تفریح و شرکت در فعالیت های اجتماعی مخصوص کودکان" را جرم میداند. بحث آزادی انتخاب حجاب اسلامی، مربوط به بزرگسالان است. مربوط به کسانی است که لااقل از نظر صوری و از نظر قانون حق انتخاب دارند و مسئولیت عواقب انتخاب آزاد خود را بر عهده میگیرند (هرچند حق انتخاب زن بزرگسالی هم که چاقو و شیشه اسید اسلامی را میشناسد صوری تر از صوری است). بحث آزادی پوشش هیچ چیز راجع به حقوق کودک و دختران خردسال و نوجوانی که در یک خانواده اسلامی تحت تکفل پدر و مادر خود زندگی میکنند نمیگوید. نوانغ عزیز ما میفرمایند تفکیک کودک و بزرگسال "فرقی در مساله ایجاد نمیکند". خیر، بسیار هم ایجاد میکند.

ما میگوئیم حجاب اسلامی سر کودکان و نوجوانانی که به سن قانونی نرسیده اند کردن، باید قانوناً ممنوع باشد. زیرا این تحقق حق انتخاب پوشش توسط کودک نیست، بلکه، برعکس، در حقیقت تحمیل پوشش خاص به کودک توسط پیروان یک فرقه مذهبی معین است. اتفاقاً حمایت از آزادی و حق انتخاب کودک (که خود مطلق نیست) ایجاب میکند که قانوناً جلوی این تحمیل گرفته شود. کودک مذهب و سنت و تعصب خاص ندارد. به هیچ فرقه مذهبی ای نپیوسته است. انسانی است جدید، که به حکم تصادف و مستقل از اراده خود در خانواده ای با مذهب و سنت و تعصبات خاص پا به حیات گذاشته است. جامعه موظف است. تأثیرات منفی این بخت آزمایشی و قرعه کشی کور را خنثی کند. جامعه موظف است شرایط یکسان و منصفانه ای برای زندگی همه کودکان و رشد و شکوفایی آنها و شرکت فعال آنها در حیات اجتماعی فراهم کند. کسی که بخواهد راه زندگی اجتماعی متعارف یک کودک را کور کند، درست مانند کسی که بخواهد بنا به فرهنگ و مذهب و عقده های شخصی و گروهی خودش جسم کودک را مورد تعرض قرار بدهد، باید با سد محکم قانون و عکس العمل جدی جامعه روبرو بشود. هیچ دختر نه ساله ای شوهر کردن، ختنه (مثله) شدن، آسپز و خدمتکار افراد ذکور فامیل شدن، از ورزش و تحصیل و بازی محروم شدن را "انتخاب" نمیکند. کودک در خانواده و در جامعه مطابق

است. مساله حجاب اسلامی کودکان مساله گریبانگیر مهاجرین از ایران آمده نیست. این آن بخشی از مهاجرین است که سهمانی فوق العاده زیادی به زندگی اروپایی دارد و دقیقاً با انزجار از اسلام به اینجا آمده است. شاید اسلام پناهی در میان مهاجرین کشورهای دیگر بتواند دکان سیاسی کسی را پر رونق نگاه دارد، اما این حرفها در بین این طیف مهاجرین خریدار ندارد. از سوی دیگر همین واقعیت به نقش مهمی که مهاجرین ایرانی میتوانند در آینده جامعه سوئد و در تعیین سرنوشت ارتجاع اسلامی در این کشور بازی کنند تأکید میکند. این طیفی است که از یکسو میتوانند الگویی از مدرنیسم برای سایر مهاجرین کشورهای به اصطلاح اسلامی باشد، و از سوی دیگر دستی باز برای مبارزه علیه ارتجاع اسلامی دارد زیرا بیش از هرکس ماهیت مذهب و حکومت مذهبی را میشناسد و میتواند در مقابل تبلیغات اسلامی ها و پامنبری امثال راه کارگر و طرفداران نسبیست فرهنگی، بازگو کننده حقایق باشد. حزب کمونیست کارگری در سوئد برای به میدان کشیدن هرچه بیشتر این مهاجرین در دفاع از حقوق کودک و در جلوگیری از رشد ارتجاع اسلامی و سیاست راسیستی گنوسازی های فرهنگی فعالانه تلاش میکند.

مساله ای که مطرح شده است بسیار مهم است. قطب بندی ای که بوجود آمده است واقعی و عمیق است. اینکه هیاهو و عوامفریبی این گروهها تا چه حد میتواند افتضاح سیاسی جدیدشان را رفع و رجوع کند فرعی است. مهم اینست که در برابر کل راسیسم هیات حاکمه این جوامع و تزها و سیاست های رنگارنگشان برای شکل دادن به یک آپارتاید فرهنگی و اجتماعی و در برابر کل جریانات مرتجع، عقب مانده، و نان به نرخ روز خور در بین مهاجرین، صف آزادی خواهی و برابری طلبی و سکولاریسم با تمام قوا به میدان بیاید. حزب کمونیست کارگری به این مبارزه متعهد است. دفاع از حقوق دختران در محیط های اسلام زده و خانواده های اسلامی جزء لاینفک این مبارزه است.

تشکیلات خارج کشور حزب کمونیست کارگری ایران - کمیته سوئد

۱۳ ژوئن

در خرداد ۱۳۷۶، ژوئن ۱۹۹۷، در شماره ۴۶ انترناسیونال نشریه حزب کمونیست کارگری ایران منتشر شد.

و این شغل شریفی است که این جماعات برای آن خیز برداشته اند. از دولت برای خود "قدرت و نفوذ" مطالبه میکنند. حواسشان هست که به دین و راه و رسم این جامعه اقلیت و "حقوق دموکراتیک اولیاء اسلامی" خدشه ای وارد نشود، علیه تصویب قوانین سراسری ای که بخواهد اورتوریت مرجع سنتی در محیط اقلیت را محدود کند هیاهو راه میاندازند و سیمبازی میکنند. به دختران خردسال اقلیت وعده "حمایت بیشتر" میدهند. آشنایی و حمایت مقامات و شخصیت های سرشناس و دلسوز دنیای اکثریت را به رخ اقلیت میکشند و تکبیر و صلوات و تائید مذهبیون اردوی اقلیت را نشان مقامات دنیای اکثریت میدهند. اینها امیدوارند مدیران داخلی جهان اقلیت بشوند. کسانی که یک پا در هر دو جهان دارند، در مرکز جین میپوشند، فمینیست میشوند و به زبان سوئدی ادعای آزادیخواهی میکنند، و در محل لنگ و چارقد و عبا میپوشند و با زبان و الفاظ آخوندهای دهات و بچه حاجی ها کسانی را که از مدرنیسم حرف میزنند "فکلی" میخوانند. دستور کار خود را نیز بخوبی فهمیده اند و دارند سنگ تمام میگذارند. هدف دور نگاهداشتن جامعه اقلیت از جامعه اکثریت و قرنطینه فرهنگی و سیاسی و معنوی آن است. هدف جلوگیری از ایجاد فضای قطبی و متشنج است. هدف جلوگیری از "رشد بنیادگرایی در نسل دوم خارجیان" است. هدف مصون داشتن سوئد از تروریسم اسلامی است.

متأسفانه نسخه اینها نه فقط علیه دختران خانواده های اسلامی است بلکه عینا جاده صاف کن عروج ارتجاع و تروریسم اسلامی در این جوامع است. چند بار باید ثابت شود که عقب راندن مذهب و ارتجاع مذهبی جز با دفاع صریح از ارزشهای انسانی در مقابل مذهب ممکن نیست. چند بار باید ثابت شود که راه جلوگیری از توحش مذهبی باج دادن به آن و تلاش برای چهره انسانی ساختن از آن نیست بلکه مبارزه علیه خرافات و راه و رسم های مذهبی است. چند بار و به چه بهایی باید به اینها ثابت شود که اسلام و مذهب جناح مترقی و قابل حمایت ندارد. چند بار باید ثابت شود که تنها وجود یک آلترناتیو آزادیخواهانه رادیکال و واقعی است که میتواند زمین را از زیر پای اسلام سیاسی جارو کند. چطور نمیفهمند که راه ممانعت از ارتجاع و تروریسم اسلامی مشروعیت دادن به این تبحر و ترور در چهارچوب خانواده نیست. چطور نمیفهمند اقلیت تراشی و سیاست نسبیست فرهنگی خدمت بی جیره و مواجب به ارتجاع اسلامی است و زمینه و محیط اجتماعی و فرهنگی برای جذب نیروی آن را فراهم میکند. مشکل اینجاست که این جماعت بهرحال شانس برای ایفای این نقش واسطه ندارند، زیرا با طیف مهاجرینی سر و کار دارند که نه فقط مذهبی نیست، بلکه عمیقاً ضد مذهبی

رسم و رسوم و مقرراتی که وضع شده است بار میباید و این افکار و رسم و رسوم را بطور خودبخودی بعنوان روش متعارف زندگی میپذیرد. صحبت از انتخاب حجاب اسلامی توسط خود کودکان مسخره تر از مسخره است. کسی که مکانیسم محجبه شدن دختر کودکان را "انتخاب دموکراتیک" خود او جلوه میدهد، یا اهل کره ارض نیست و یا ریاکاری است که لیاقت ورود به بحث حقوق کودک و مبارزه علیه تبعیض را ندارد. شرط دفاع از هر نوع آزادی کودک برای تجربه کردن زندگی، شرط دفاع از انتخاب داشتن کودک، گرفتن جلوی این تحمیلات خودبخودی و رایج است. کسی که فکر میکند در مساله حجاب، کودک یا بزرگسال "فرقی نمیکند"، قبل از اینکه عضو تحریریه جایی بشود، یا کمیته اسکاندیناوی کسی را تشکیل بدهد، باید فکری بحال عقب ماندگی فکری و بی اطلاعی اش از ابتدائیات مساله بکند.

اما اشاره اینها در بحث "تفصیح حقوق دموکراتیک" نه به حقوق کودک بلکه به حقوق پدر و مادر است. آیا ممنوعیت حجاب اسلامی برای کودکان و نوجوانان "حق دموکراتیک" پدر و مادر را سلب میکند؟ این ادعای اینهاست. خوشبختانه جامعه بشری دارد از دورانی که زن و فرزند جزو اموال پدر و شوهر بودند و اینها رسماً حق کشتن شان را داشتند خارج میشود. آنچه این حضرات بعنوان حقوق دموکراتیک پدر و مادر از آن سخن میگویند، تتمه حقوق عشیرتی پدر است که خوشبختانه با پیشرفت جامعه و هرچه "فکلی" تر شدن آن بشدت محدود شده است. بله دوستان، حقوق اولیاء نسبت به فرزند محدود و مشروط به حقوق انسانی و جهانشمول و قانونی کودک است. این وظیفه قانون (و "دولت و پاسبانهها") در هر کشور است که این را تضمین کنند. هیچکس چه پدر، چه مادر، چه خان دایی، چه خاله خانم حق کتک زدن یا ارباب کودک را ندارد، هیچکس حق سلب آزادی کودک را ندارد، هیچکس حق جلوگیری از تحصیل و ورزش و معاشرت کودک را ندارد. هیچکس حق سوء استفاده جنسی از کودک را ندارد. هیچکس حق کار کشیدن از کودک و به کار گماشتن او را ندارد. هیچکس حق آزار جسمی کودک، ولو به حکم شرع انور، را ندارد، هیچکس حق محروم کردن کودک از هیچیک از امکاناتی که جامعه بطور متعارف حق او دانسته است را ندارد. این کودک آزادی ها جزو "حقوق دموکراتیک" هیچ بشری نیست. اعمال ممنوعیت و محدودیت بر فعال مایشانی سنتی و عشیرتی پدران و شوهران، شرط حیاتی برخورداری کودک از حقوق انسانی ابتدایی خویش است. حقوقی که تازه باید بر مراتب بیش از این گسترش پیدا کند. دوستان گرامی، آزادیخواهان نیمه وقت، باور بفرمانید جامعه پیشرفت کرده که به اینجا رسیده. یعنی واقعا فهم این حقایق ساده اینقدر دشوار است؟

مانع تصویب این قانون نشده و هیچ سبکی هم آن را "رضاشاهی" و "پول پوتی" و طرحی برای "بگبر و ببند" سبک ها نخوانده است. اصل اینست که با تصویب این قانون، اصالت حقوق کودک و این واقعیت که مذهب امر خصوصی و شخصی پدر و مادر است و نباید به فرزند تحمیل شود و حقوق مدنی کودک را محدود کند، بعنوان نرم جامعه تصریح و تاکید میشود. و بالاخره شاید باید به این هم اشاره کرد که این اولیاء هستند که در قبال نقض این قانون پاسخگو هستند و نه کودک. کودکی که حجاب به سر دارد خود جرمی مرتکب نشده است.

اما آلترناتیو پیشنهادی اینها چیست. اگر قرار نیست قانون دخالت کند، چگونه میشود به کابوس دختران در خانواده های اسلامی خاتمه داد. پاسخ: دیالوگ انتقادی، ارشاد، "افزایش حمایت از دختران خانواده های اسلامی"، "افزایش قدرت و دخالت سازمانها و نهادهای مستقل مردمی". عبارات دیگر، مساله را باید به بخش خصوصی و مکانیسم بازار عقاید سپرد. باید امکانات و "قدرت" بیشتری در اختیار سازمانهایی از نوع "مجله سوئدی زنان و بنیاد گرایی" و "چهره های سرشناس تلویزیونی" که "ریاست جلسه" بلد هستند گذاشته شود تا با بسیج مسلمانان معتدل و پرو بال دادن به اسلام بردبار، به شیوه ای که دیدیم با رشد بنیادگرایی در میان مهاجرین مبارزه کنند. دختران خانواده های اسلامی فعلاً باید صبر داشته باشند، به حقوق دموکراتیک اولیاء مومن خود احترام بگذارند، و قطعاً در موقع مقتضی از طریق برنامه موزانیک از نتایج نجات بخش این مجاهدات مطلع خواهند شد.

پایین تر خواهیم دید که پایه های "مادی" این نوع موضع گیری چیست. اما برای کسی که درد واقعی اش محرومیت بخشی از کودکان این نسل این جامعه از حقوق انسانی شان باشد، این نظرات بی محتوا و بی ارزش است. حقوق کودک باید با همان مکانیسمی تضمین شود که هر حقی در جامعه تضمین میشود. قانون باید به نفع رفع تبعیض از دختران در خانواده های اسلامی تغییر کند. قانون باید این دختران را از دست اندازی فرقه های مذهبی مصون کند. قانون باید این حق را به این اعضای فراموش شده جامعه سوئد بدهد که خود، وقتی به سن قانونی رسیدند، آزادانه راجع به مذهب تصمیم بگیرند و در این فاصله هیچ باور و راه و رسم مذهبی، آنها را نتایجی چنین منخر و نابود کننده، به آنها تحمیل نشود. آنکس که حاضر نیست حمایت از این قربانیان آشکار کودک آزادی و زن ستیزی را صریحاً وظیفه قانون و دولت بداند، اگر پالانش واقعا کج نباشد، قدر مسلم حتی از فهم صورت مساله عاجز است.

خواهد آمد البته جزو معضلات این دوستان نیست.

تمام خاصیت این فرمول اینست که خام اندیشی و بی اطلاعی مدافعینش از مکانیسم های زندگی واقعی و کل معضل کودک آزادی در جامعه و در خانواده را به نمایش بگذارد. دوستان گرامی، اندیشمندان بزرگ، مکانیسم اجبار و تحمیل در خانواده بنیادی تر و پوشیده تر و سیستماتیک تر از اینهاست. کسی بزور اسلحه حجاب سر کودکان نمیکند، زیرا کودک اراده و خواست پدر و مادر را مورد تردید قرار نمیدهد. در ذهن خود، حتی آنجا که مورد ضرب و شتم و تعدی جسمی است، آنها را محق و خود را مقصر تصور میکند. تسلیم به خواست پدر و مادر را وظیفه ای بدیهی تصور میکند. برای کودک از دست دادن محبت پدر و مادر، نداشتن تائید آنها، رنجاندن آنها، یک کابوس است. معلوم نیست چرا این دوستان شهامتی را که خودشان دسته جمعی حاضر نیستند در مقابل مسلمین نشان بدهند، از یک کودک خردسال در یک خانواده مذهبی آنها در مقابل پدر و مادر و زعمای قوم انتظار دارند. قرار بود این دوستان ماده ای، قانونی، سیاستی، در دفاع از حقوق کودک طرح کنند، اما با این شعار معلوم میشود که برعکس این کودکانند که باید غیرت به خرج بدهند و راه کارگر و نشریه سوئدی زنان و بنیادگرایی را از بن بست سیاسی نجات بدهند. بگذارید از اینها بیرسیم واقعا با این فرمول، در عرض سال، حجاب اسلامی از سر چند کودک کنار میروند، سه، چهار، هفت، یازده؟ معضل یک نسل از کودکان و نوجوانان زیر ستم در سوئد امروز را این شعار قرار است پاسخ بدهد؟ بگذارید بیرسیم چرا در موارد مشابه دیگر بار اثبات جرم، یا طرح شکایت، به دوش کودک نیست؟ آیا شما حاضرید فقط کار "اجباری" کودکان را منع کنید؟ آیا حاضرید فقط سوء استفاده جنسی "اجباری" از کودک را ممنوع کنید؟ آیا حاضرید فقط کتک خوردن برخلاف میل کودک را منع کنید؟ آیا حاضرید فقط شوهر دادن "اجباری" دختر زیر سن قانونی را ممنوع کنید؟ آیا حاضرید فقط ختنه "اجباری" دختر را محکوم کنید، آیا در هریک از این موارد اگر کودک خود بی تفاوت یا راضی باشد، یا شکایت نکند، یا شکایتش را پس بگیرد، جرمی واقع نشده و وظیفه شما تمام و وجدانتان راحت است و میتوانید به جلسه تحریریه سوئدی و کمیته اسکاندیناوی سازمانتان برگردید؟

این شعار بی محتوا و ریاکارانه است. فرمولی است برای فرار از مساله و رنجاندن مسلمین. سر کردن حجاب اسلامی بر سر دختران خردسال بنا به تعریف یک تحمیل مذهبی و فرهنگی توسط فرقه ای خاص است. همانقدر که مریدان فرقه "دروازه بهشت" حق ندارند هنگام خودکشی برای پیوستن به "سفینه مادر" کودکانشان را هم همراه خود به قتل برسانند، اهل فرقه اسلام هم حق ندارند انزوا و بردگی و بی حقوقی زن در کیش خویش

اما شاید حجاب اسلامی شامل این کودک آزاری ها نمیشود. آخر حجاب "خلقی" است، "خودی" است، مال "مهاجرین محروم" است، جزو فرهنگ "ما شرقی ها" است، لباس "ضد امپریالیست ها" است، راسیست ها هم آن را دوست ندارند، وزیر مهاجرت سوئد هم خودش بی حجاب است. این تعارفات و چرندیات از زبان یک مسلمان "غیر بنیادگرا"، یا فرقه مسعود و مریم و نظایر آنها، غیر منتظره نیست. اما آیا واقعا کسانی که ادعای زن بودن و ترقی خواهی میکنند و تازه سلام و علیک خود با "فعالین با سابقه جنبش زنان و جنبش ضد راسیستی در سوئد" را هم به رخ مردم میکشند، هنوز معنی اجتماعی حجاب اسلامی، و تاثیرات مخربش برای ذهن و زندگی دختران خردسال و نوجوان در سوئد، را نمیدانند؟ واقعا باید برای اینها از رنج و غم کودکی که منزوی و انگشت نماست، نمیدانند چرا اجازه جست و خیز و بازی و شنا و معاشرت با همکلاسی هایش را ندارد، و کوچکترین اختیاری برای خروج از این وضعیت و خلاصی از این کابوس ندارد، موعظه کرد؟ ببینید تربیت توده ایستی چقدر در این صف عمق و ریشه دارد که حتی یکبار تصادفا هم به یک موضع آزاداندیشانه در مقابل اسلام دچار نمیشوند.

ممنوعیت حجاب "اجباری" برای کودکان

این شعار اثباتی خود اینها در قبال مساله تحمیل حجاب به کودکان است. خیال میکنند فرمول خوب و کارساز و دموکراتیکی هم یافته اند. اما این شعار هیچ چیز نمیگوید و کوچک ترین تاثیری بر واقعیت ستمکشی کودک و بخصوص دختران خردسال در محیط های اسلامی ندارد. چرا؟ به معنی عملی این فرمول دقت کنید. اگر این حکم مبنای عمل جامعه بشود، تنها کودکانی از حجاب اسلامی معاف میشوند که بتوانند در پیشگاه محکمه یا مرجعی ثابت کنند که پدر و مادر حجاب را به زور سر آنها کرده اند. تا اجبار ثابت نشود، کاری خلاف قانون صورت نگرفته است. انصافا این فرمول راهگشایی است. هر کودک ۹ ساله جسور و فارغ التحصیل دانشکده حقوق، که به حقوق مدنی خود بخوبی واقف باشد و آماده باشد پیه طرد شدن از خانواده خود را بتن بمالد و علنا و رسماً علیه اولیاء مسلمان خود شهادت بدهد و مدارک کافی برای نشان دادن جنبه اجباری حجاب به دادگاه ارائه کند و پاسخ دفاعیه وکلای پدر و مادر و کل مبحث نسبیت فرهنگی را هم در آستین داشته باشد، ممکن است (البته اگر در همان لحظه صنایع سوئد مشغول صادر کردن چیزی به "جهان اسلام" نباشند) اجازه بگیرد که حجاب سرنکنند. اینکه این کودک بعدا قرار است کجا زندگی کند و در صف اتوبوس و در راه مدرسه چه بسرش

محور اساسی موضع اسلامی و راست این حضرات بحث نسبیت فرهنگی و مقوله اقلیت هاست. به این مساله باید در فرصت دیگری با تفصیل پرداخت. اینجا همینقدر باید گفت تزی نسبی گرایبی فرهنگی و تمام سیاست ها و روش های دولتی و غیر دولتی ای که در غرب روی آن بنا شده است یک پدیده فکری عمیقاً راسیستی است. نسبیت فرهنگی پوششی است برای ایجاد یک آپارتاید همه جانبه اجتماعی، حقوقی، فکری، عاطفی، جغرافیایی و مدنی میان ساکنین یک کشور اساساً برحسب نژاد و قومیت و مذهب، و نتیجه ای جز ایجاد جوامع کوچک و در خود و عقب مانده "اقلیت" های غیر اروپایی در دل جامعه "اکثریت" سفید و اروپایی ببار نمیآورد.

جلوی این روند باید سد شود. همه مردم سوئد شهروندان متساوی الحقوق جامعه اند و باید تحت قوانین و نرملهای اجتماعی یکسانی زندگی کنند. ما برخلاف این جماعات جامعه را به اکثریت ها و اقلیت های فرهنگی و دینی و ملی و نژادی تقسیم نمیکنیم. ما به حقوق و آزادی های یکسان و جهانشمولی برای همه آحاد بشریت قائلیم که باید همه، مستقل از جنسیت و نژاد و قومیت و غیره از آن برخوردار باشند. ما خود را بخشی از هیچ اقلیتی نمیدانیم. کودکانی که محور این جدال امروزد، به هیچ اقلیتی تعلق ندارند. اینها کودکانی ساکن سوئدند که باید از کلیه حقوق و آزادیها و امکاناتی که به لطف تلاش نسلهای پی در پی انسانهای آزاد اندیش و برابری طلب و پیشرو این جامعه برای کودکان فراهم شده است برخوردار باشند.

از همین جدل بر سر حجاب اسلامی کودکان پیاداست که مدافعان نسبیت فرهنگی و اقلیت تراشی چه کسانی اند. بورژوازی سوئد که مهاجرین و خارجیان را عناصری تا ابد بیگانه با این جامعه میدانند و هدف خود را مهار و کنترل آنها و دور نگاهداشتن آنها از سوخت و ساز اجتماعی سوئد به ارزان ترین شکل ممکن میدانند. نسبیت فرهنگی در عرصه فکری و اجتماعی همان کاری را میکند که گتوسازی ها در قلمرو سکونت و اقامت انجام میدهند. در اینسوی معادله، اقلیت کاذبی که به این ترتیب ایجاد میشود، احتیاج به خان و شیخ و مبصر و ناظم دارد. کسانی از نوع و نژاد "خودشان" که در امر اداره این جوامع اقلیت به جامعه اکثریت یاری برسانند، کسانی که جلوی تنش و تلاطم در کمپ اقلیت را بگیرند، کسانی که از درون جامعه اقلیت جلوی خواست ایجاد یک جامعه واحد و یکپارچه را سد کنند، انتظارات را پائین نگاه دارند و ایدئولوژی آپارتاید را به زبان و فرهنگ جامعه اقلیت مشروعیت بدهند.

"جنبش های زنان و فمینیستی و ضد راسیستی سوئد" برای این دوستان تازه دموکرات ما توضیح نداده است که تمام مبارزه برای اصلاحات و رفع تبعیض مبارزه ای است بر سر قانون و برای تغییر و اصلاح قانون و استفاده از قانون. چرا کسی برای اینها توضیح نداده است که کارگر و زن مساوات طلب جدالها کرده اند تا اصل برابری زن و مرد و مرخصی دوران بارداری و بیمه بیکاری را در قانون گنجانده اند تا همین دوستان از مواهب آن برخوردار باشند. چرا کسی به اینها نگفته است که کل جنبش زنان، جنبش حقوق مدنی در آمریکا، جنبش ضد آپارتاید، جنبش محیط زیست، جنبش هایی برای تغییر قانون و گرفتن حمایت قانون از خواست های خود بوده اند. قانون، محور مبارزه برای اصلاحات در جامعه است. چطور میشود آدمی را که از حمایتش از حقوق زن و کودک سخن میگوید ولی پیشاپیش اعلام میکند که کاری به قوانین کشور ندارد و از تغییر آن بی نیاز است سر سوزنی جدی گرفت. باشد، درک میکنیم، نظم نوین شده، اسپانسورهای سوئدی حضرات هم فارسی بلد نیستند، ولی دیگر هر چندی که نمیشود گفت. اگر این افکار مشعشع دوبله به فارسی شان را در نشریه سوئدی مربوطه بازگو کنند، اگر به جنبش فمینیستی که خواستار گذراندن قوانین به نفع زنان است به همین شیوه "لوین و پول پوت" بگویند، اگر به اتحادیه ها هتاک کنند که چرا خواهان ممنوعیت کار کودکان هستند، اگر به بازنشسته ها فحاشی کنند که مصرأ خواهان کنترل دولت و قانون و "پاسبانها" بر پس اندازهای خود در صندوق های بازنشستگی و جلوگیری از حیف و میل آنها هستند، آنوقت اولین کسی که عذرشان را بخواهد و در خروج را نشانشان بدهد همین "جنبش های فمینیستی و ضد راسیستی" سوئد خواهند بود.

بعلاوه معلوم نیست چرا تصویب هر قانونی باید به "بگیر و ببند" تعبیر شود. ترساندن مردم به شیوه ملاها و تکرار طوطی وار دشنام ها و دروغ های های پاخورده جنگ سردی دول غربی علیه کمونیست ها، هرچند بسیار زنده است، اما از زبان اینها دیگر ما را متعجب نمیکند. واقعیت اینست که تصویب قانون منع حجاب اسلامی برای کودکان، مانند سایر مقررات مدنی، باعث میشود که اکثریت عظیم مردم بطور عادی آن را رعایت کنند. و در نتیجه عده زیادی از دختران در خانواده های اسلامی بدون کشمکش هرروزه از این اسارت خلاص شوند. اینکه با موارد عدم رعایت این قانون چه برخوردی باید بشود چیزی است که باید جداگانه و با در نظر گرفتن جنبه های مختلف مساله راجع به آن اظهار نظر کرد. پارک کردن جلوی شیر آب آتش نشانی هم ممنوع است و کسی را تا بحال به این جرم، حتی در ایران و اندونزی، "نگرفته" اند. موتور سواری بدون کلاه ایمنی هم ممنوع است و این قانونی است که با مذهب و عمامه سیک ها در تناقض است. ولی این

را صاف و ساده به سر دخترانی که در جمع آنان چشم به جهان گشوده اند نازل کنند. جامعه حق دارد، بلکه موظف است، از حقوق این کودکان دفاع کند، حتی اگر خود از بلایی که بر سرشان میآید بی خبر باشند یا آن را با آغوش باز پذیرفته باشند. جامعه حق دارد بخواهد استانداردهایی که به قیمت روشننگری ها و مبارزات حق طلبانه انسانهای بیشماری به نرم زندگی بدل شده اند، در مورد این کودکان نیز به یکسان رعایت شود. اینها فقط اموال اولیاء شان نیستند. شهروندان محترم و صاحب حق جامعه اند و جامعه در قبال حفظ حقوق آنها مسئول است. کسی که واقعا خواهان منع تحمیل حجاب به کودکان باشد، کسی که بخواهد بطور واقعی این دخترانی که امروز قربانی حجاب اسلامی اند، از آن خلاص شوند، این را هم میفهمد که باید خواستار منع حجاب اسلامی برای کودکان باشد. تنها این خواست از دختران در خانواده های اسلامی بطور واقعی حمایت میکند. تنها این خواست اجازه میدهد خانواده هایی که خود تمایلی به حجاب اسلامی ندارند اما زیر فشار جماعات اسلامی و فضای حاکم بر محیط زندگی خویش همیرنگ جماعت میشوند، این فشارها را پس بزنند و انسانی تر عمل کنند. تنها این خواست به آن مادرانی که خود این ظلم را سالها حس کرده اند و با دخترانشان سمیاتی دارند، امکان میدهد که در محیط خانواده به حمایت از فرزندانشان برخیزند و صدایی پیدا کنند. تنها این خواست بطور واقعی قشریون و متحجرین و تجار مذهب در محیط های مهاجرین را منزوی میکند. تنها این خواست متضمن کم مشقت ترین و اصولی ترین راه خلاصی کودکان از ظلمی است که بر آنها روا داشته میشود.

هیولای "قانون و پاسبان"

یک جرم سنگین ما ظاهراً اینست که خواسته ایم قانون جلوی این اجحاف به دختران خردسال و نوجوان در محیط های اسلامی را بگیرد. ما خواسته ایم نوع خاصی از آزار و سلب آزادی کودک قانوناً ممنوع اعلام شود. عکس العمل اینها به این مساله باور نکردنی است. این "توسل به قانون و زور است"، "پول پوتی" است، "رضا شاهی" است، "لوپنی" است، "بگیر و ببند" است. گویی بار اول است که میشوند کسی در دفاع از حقی خواستار تغییر قانون و کسب تضمین قانونی علیه اجحاف شده است. معلوم نیست این ضدیتشان با دخالت دولت در دفاع از کودک را باید به حساب آنارشسیسم و سوپر انقلابیگری نویافته شان گذاشت یا به حساب ملحق شدنشان به جنبش دولت زدایی و بازار پرستی که شرط دموکرات محسوب شدن در دنیای پسا شوروی محسوب میشود. چرا یک نفر از این